

## تحلیل نابرابری در ایران عصر مدرن بر مبنای سنت وبر

دکتر زهرا ذاکری نصرآبادی<sup>۱</sup>، دکتر عظیمه سادات عبداللهی<sup>۲</sup>، دکتر اعظم علیزاده<sup>۳</sup>

تاریخ وصول: ۱۴۰۰/۹/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۷/۲۳

### چکیده:

در پژوهش حاضر هدف تحلیل مکانیسم تولید نابرابری در ایران عصر مدرن در چارچوب آرای تحلیل گران سنت وبری با تأکید بر نقش قدرت است. روش پژوهش از نوع تاریخی - تحلیلی است و داده‌ها از منابع دست دوم جمع می‌شود. مبنای نگرش وبر در تحلیل نابرابری، قدرت و حیثیت است. برخی نظریه پردازان وبری و نووبری بر صور متفاوت نابرابری چون توزیع نابرابر فرصت‌های حیاتی، انسداد اجتماعی و توزیع نابرابر منزلت و حیثیت سخن می‌گویند و بر توزیع نابرابر قدرت به‌عنوان عامل اصلی این نابرابری‌ها تأکید دارند. در این تحلیل نشان داده شد صور نابرابری در ایران دوره مدرن چگونه است و چه عواملی در تولید و بازتولید نابرابری‌ها در این دوران نقش دارند. همچنین نقش دولت به مثابه مکانیسم اصلی اعمال قدرت و وزنه قدرت گروه‌های ممتاز در بدنه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جامعه ایران در تولید و بازتولید این نابرابری‌ها تشریح شد. گروه‌های ممتاز لایه‌های پنهان قدرت در دل ساختار دولت مدرن هستند که انسداد اجتماعی پدید آوردند و مانع توزیع برابر فرصت‌های زندگی در بین اقشار مختلف جامعه گردیدند. این نتایج می‌تواند بنیان‌هایی برای فهم تشدید نابرابری در لحظه حال فراهم کند.

**مفاهیم کلیدی:** نابرابری، سنت وبری، قدرت، انسداد اجتماعی، دولت مدرن ایران

<sup>۱</sup> استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول) z\_zakeri@pnu.ac.ir

<sup>۲</sup> استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران abdelahi@pnu.ac.ir

<sup>۳</sup> استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران a-alizadeh@pnu.ac.ir

## مقدمه و بیان مسأله

نابرابری در عرصه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مانعی بر سر راه توسعه همه‌جانبه جامعه است و تبیین آن می‌تواند روشنگری‌هایی برای کنترل و تعدیل آن در پی داشته باشد. فارغ از نگاه مثبت و منفی که به مدرنیته می‌شود؛ آنجا که هابرماس مدرنیته را به نام «بحران مشروعیت و دولت سرمایه‌داری مدرن» زیر سؤال می‌برد و یا آنجا که گیدنز به مدرنیته ناتمام گردن می‌نهد و آن را اصلاح‌پذیر می‌داند یا آلن تورن نقد مدرنیته را تلاشی برای اصلاح آن می‌داند که البته جایگزینی هم ندارد، مدرنیته یک فرآیند است که ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گذشته را به چالش می‌کشد.

در باب بعد سیاسی، مدرنیته ادعای جایگزینی اقتدار سیاسی، سنتی، مذهبی، خانوادگی و قومی به اقتدار سیاسی واحد دنیوی و ملی، واگذاری قدرت بر پایه دستاورد و نه بر اساس انتساب و تمایز کارکردی سیاسی نوین را دارد ( *Huntington Quoted By Zahedi, 2007: 22* )، که یکی از ساز و کارهای دست‌یابی به این اهداف از مسیر اصلاح ساختار سیاسی جوامع سنتی است. جوامعی که بر فرآیند مدرنیته قدم گذاشته‌اند موفق یا ناموفق، ابتدا سعی‌شان بر ایجاد دولت مدرن بوده تا از طریق آن بتوانند زمینه‌های تساوی، عدالت، رشد و ترقی تک‌تک افراد و آزادی اکتساب حقوق انسانی برای همگان فراهم شود. با اذعان به پیامدهای ناخواسته‌ی مدرنیته، برخی دولت‌ها در این راه موفقیت‌هایی - هر چند نه کامل - به دست آورده‌اند؛ اما برخی از کشورها، از جمله کشور ایران، در این مسیر ناکام مانده‌اند. تحقیق حاضر در صدد تحلیل فرایند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران و ناکامی آن در دستیابی به عدالت و برابری به مثابه یکی از ضروری‌ترین بن‌مایه‌های توسعه و تداوم دولت کارآمد است؛ اینکه چه ساز و کارهایی موجب شده است که به رغم ادعای ایجاد فرصت‌های برابر برای تک‌تک شهروندان و ادعای برابری یکسان افراد جامعه در مقابل قانون در بدو شکل‌گیری دولت مدرن، نابرابری در برخی زمینه‌ها تشدید شده است. برای نمونه تحلیل‌گرانی چون فوران (۱۹۹۹) و اشرف و بنوعیزی (۲۰۰۹)، در آثار خود به مواردی از نابرابری‌های ایجاد شده در عصر پهلوی اشاره کرده‌اند.

درباره سرآغاز ورود تجدد به ایران در میان صاحب‌نظران اجماعی فراگیر وجود ندارد، اما اغلب بر این باورند که تماس دامنه‌دار و مستمر ایران با دنیای جدید غرب (اروپای قرن نوزدهم به بعد) پس از ناکامی در جنگ‌های سیزده ساله ایران و روس و انعقاد عهدنامه‌های تحقیرآمیز گلستان و ترکمن‌چای بوده است. هنگامی که برای اولین بار سؤال‌هایی جدی و جدید درباره‌ی «علل ناکامی و انحطاط ایرانیان» به ذهن و زبان برخی از نخبگان حکومتی

ایران خطور کرد و جاری شد. در صدر فهرست بلند بالای این پرسش‌ها، پرسش مهم «چرا ما این چنین شده‌ایم؟» بود که حتی فکر و ذهن شاهزاده‌ی قاجار، عباس میرزای ولیعهد، فرمانده سپاه ایران در جنگ را نیز به خود مشغول کرد. اگر چه رویارویی ایران با تجدد، ابتدا در عرصه‌های نظامی به منظور جبران عقب‌ماندگی‌های نظامی و مهندسی جدید بود، در گام‌های بعدی به اصلاحاتی در زمینه‌های مالی و اداری انجامید و در دهه‌های جنبش مشروطیت با انتقال توجه از ابعاد عینی به ابعاد ذهنی گام‌های اصولی‌تری برداشته شد. در جنبش مشروطیت، ابعاد دیگری از تجددِ فرنگی یعنی قانون، آزادی‌های مدنی و اجتماعی، دموکراسی، پارلمان، مطبوعات و ... دست کم ذهن نخبگان ایرانی را به خود مشغول کرده بود، که تا به امروز نیز درگیری ذهنی به قوت خود وجود دارد (Goodarzi, 2008: 34).

کوشش‌های صورت گرفته در قالب مفهوم «توسعه» قابل جمع است، اما به رغم تدوین مدل‌های توسعه‌ای دربردارنده چشم‌اندازهای جامعه برابر (همچون اصلاحات ارضی، انقلاب پرداخت یارانه‌های دولتی، سیاست‌های تعدیل ساختاری)، فرایند توسعه با انباشت قدرت همراه بوده است و با افزودن بر فاصله و شکاف میان منزلت‌های اقتصادی کنشگران درگیر در فرایند قدرت، به تشدید نابرابری‌ها منجر شده است. گویی قدرت در همه اشکال بروز آن، از فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، جنسیتی و علمی گرفته تا ارتباطی، نظامی و بین‌المللی، در پی بازتولید و جاودانه‌سازی خود از طریق تقویت‌کننده‌های اقتصادی بوده است.

این نوشتار در صدد است تبیینی از نابرابری‌های این عصر را از نگاهی که نظریه پردازان سنت وبری به نقش قدرت در تولید و بازتولید آنها دارند، ارائه دهد. به یقین در تولید و بازتولید نابرابری عوامل بسیاری دخیل‌اند. تبیین‌ها به رغم اینکه می‌تواند نگاهی از بالا به پایین به بازتولید نابرابری داشته باشد، می‌تواند نگاهی از پایین به بالا نیز داشته باشد. تحقیق حاضر با تأکید بر نقش دولت در ایجاد صور نابرابری، بر آن است که ضمن تحلیل نابرابری‌های اجتماعی در سطح ساختاری در قالب شکل‌یابی ساختار دولت مدرن، به تولید و بازتولید نابرابری اجتماعی در جریان کنش‌گری‌های صاحبان منافع و جویندگان قدرت در قالب گروه‌های منزلتی نیز بپردازد؛ نقطه‌ای که تحلیل‌های وبری را از تحلیل‌های ساختارگرایانه صرف متمایز می‌سازد و به تحلیل عمیق‌تر لایه‌های پنهان قدرت در دل ساختار دولت مدرن می‌انجامد.

### تحلیل نابرابری در سنت وبر

یکی از مکاتب فکری که در سنت وبر و نووبری به تحلیل نابرابری پرداخته است، مکتب تضاد است. نظریه پردازانی که در این مکتب فکری صاحب قلم هستند بیشتر بر مفهوم «توزیع قدرت» وبر توجه کرده‌اند. این صاحب‌نظران مفاهیم مورد نظری را که از وبر اقتباس نموده‌اند، تبیین نموده و با شرح و بسط آنها اندیشه‌های خویش را بر آنها الصاق نموده‌اند. در این تحلیل نه با هدف استفاده از یک چارچوب نظری یا چارچوب مفهومی بلکه با هدف تحلیل در یک سنت مفهومی معین که آن سنت مفهومی وبر و نووبری‌هاست به مفهوم نابرابری نگرسته می‌شود.

### ماکس وبر

مبنای نگرش وبر در تحلیل نابرابری، قدرت و حیثیت است. افراد در نحوه تعاملاتشان در قالب گروه‌های منزلتی به ایجاد نابرابری دامن می‌زنند. وبر منزلت‌ها را مبتنی بر سه عامل «قدرت»، «ثروت» و «حیثیت» می‌داند؛ پس این درک تطبیقی و درون‌فهمی شده به نوبه خود به درجات معین قدرت، ثروت و حیثیت در تنظیم رابطه اجتماعی راجع است. محور اصلی دیدگاه وبر برای تحلیل نابرابری اجتماعی را می‌توان بر مبنای تعریفی که وی از قدرت دارد بنا نهاد. قدرت از نظر وبر به معنای آن است که کنشگر در چارچوب رابطه اجتماعی در موقعیتی قرار گیرد که بر حسب آن توانایی تحمیل اراده خود بر دیگران به رغم مقاومت آنان را داشته باشد (Weber, 1964: 152). از دید وبر زورگویی و خشونت مؤثرترین نوع قدرت به شمار می‌آید و از همین روست که به نظر او زور «ضامن نهایی و بنیان هر نظام نابرابری است» (Garbb, 2001: 166). به سخن دیگر، وبر قدرت را فرصت و شانسی می‌داند که بر اساس آن یک کنشگر می‌تواند، با تکیه بر قواعد و هنجارهای ساختاری جامعه، خواست خود را بر مشارکت‌کنندگان در رابطه اجتماعی، حتی به رغم عدم تمایل و مقاومت آنان تحمیل کند. این قدرت، خواه فردی باشد و خواه جمعی؛ خواه با تمایل افراد باشد خواه با مقاومت آنها، خواه مشروع باشد خواه نامشروع، عامل ایجاد نابرابری است.

از دیدگاه وبر، قدرت توانایی و ظرفیتی است که از طریق کنش‌هایی محقق می‌شود که یک کنشگر به کار می‌گیرد و این ظرفیت فقط از طریق شرایط اتفاقی یا شانسی تعیین نمی‌شود بلکه در عین حال تعیینی دارد مبتنی بر فرصت‌های به طور ساختاری تعریف شده و توانایی‌هایی که در دسترس و در اختیار کنشگر است. شرایط خاص یک کنشگر ممکن

است به خاطر برتری جسمانی یا به خاطر دسترسی به اطلاعاتی که دیگران از آن محرومند و یا به خاطر شماری از دیگر عوامل مرتبط، موجب قدرت‌یابی فرد در مقابل دیگری شود. از سوی دیگر هر جا که متعین‌های قدرت بیشتر سیستماتیک باشند تا صرفاً تصادفی، قدرت فرد از طریق عوامل ساختاری شکل می‌گیرد (Scott, 1990: 22).

به زعم وی، گروه‌های منزلتی و احزاب نیز در امتداد طبقات پدیده‌های اصلی توزیع قدرت در جامعه هستند. تمایز بین این سه در منابع متفاوتی است که هر کدام برای تحت تأثیر قرار دادن توزیع فرصت‌های زندگی به وجود می‌آیند و افراد با در اختیار داشتن این منابع به گونه‌ای نابرابر، فرصت‌های حیاتی نابرابری نیز پیش رو خواهند داشت (Breen, 2005).

وبر «طبقه» را گروهی از اشخاص تعریف می‌کند که پایگاه طبقاتی مشابهی را اشغال می‌کنند. او اشاره می‌کند که این انواع را در بین طبقات می‌توان تشخیص داد:

الف) طبقه دارایی<sup>۱</sup>: که مربوط به موردی است که پایگاه طبقاتی برای اعضاء قبل از هر چیز بر مبنای تفاوت در دارایی‌های تحت اختیار مشخص می‌شود.

ب) طبقه دستیابی<sup>۲</sup>: مربوط به موردی است که موقعیت طبقاتی اعضاء قبل از هر چیز بر مبنای فرصت‌های آنان در بهره‌مندی از خدمات در بازار معین می‌شود.

ج) طبقه اجتماعی<sup>۳</sup>: که دارای ساختی مرکب از تعداد کثیری پایگاه‌های طبقاتی است که در داخل آن تغییر وضعیت شخصی افراد یا تغییرات آنان طی نسل‌ها، به سادگی امکان‌پذیر و نوعاً قابل مشاهده باشد.

ساختار طبقاتی جوامع از دیدگاه وبر مرکب از ترکیبی سه لایه‌ای از طبقات دارایی است. در لایه‌های بالایی طبقات دارایی به طور مثبت ممتاز یعنی مالکان و دارندگان ثروت، در لایه‌های پایینی طبقات دارایی به طور منفی ممتاز یعنی محرومان و فقرا (یا به عبارتی دیگر قربانیان نابرابری)، و در حد فاصل میان این دو نیز طبقات متوسط قرار دارند (Weber, 1947: 424, Quoted By Zahedi, 2007: 200).

به زعم سورنسن در تحلیل طبقه توسط وبر، تمرکز بر موقعیت بازار و تعریف کردن آن به عنوان مجموعه‌ای از موقعیت‌های ساختاری است که می‌توانند در مجموع تحت عنوان طبقات گروه‌بندی شوند. روابط اجتماعی در درون بازارها به‌ویژه در درون بازارهای کار و در

<sup>1</sup> property class

<sup>2</sup> acquisition class

<sup>3</sup> social class

درون شرکت‌ها این موقعیت‌ها را تعریف می‌کند. موقعیت‌های طبقاتی، مستقل از اشغال‌کنندگان فردی این موقعیت‌ها وجود دارند (Breen, 2005).

در منزلت اجتماعی وبر، سخن از حیثیت اجتماعی است، حیثیت منزلتی هر گروهی بر اساس این واقعیت تعریف می‌شود که از تمام افراد مایل به عضویت در یک جمع انتظار می‌رود تا سبک زندگی خاصی را رعایت کنند و متناسب با این انتظارات قیودی نیز بر مراودات اجتماعی وجود دارد.

تمام کنش‌های اجتماعی که بر ملاحظات منزلتی متکی است، ناشی از احساس بازیگرانی است که به هم تعلق دارند (Benedix, 2003: 10). نکته مهم دیگر این است که لزوماً گروه‌های منزلتی منطبق بر ثروت نیست؛ یعنی در نظم‌های منزلتی افراد برای حفظ منزلت خویش با هر نظری مبنی بر اینکه ثروت می‌تواند شالوده معتبری برای حیثیت باشد مخالفت می‌ورزند (Ibid, 2003). یعنی هر گروهی صرف‌نظر از وضعیت اقتصادی می‌تواند ادعای حیثیت کند. آگاهی ذهنی بنیان عضویت در گروه‌های منزلتی است که منجر به انسداد می‌شود؛ یعنی مانع کنش متقابل اعضای گروه با بیگانگان می‌گردد.

با اینکه اصطلاح گروه منزلت معمولاً فقط برای رده‌های بالای اجتماعی به کار می‌رفت، وبر آن را برای تمام گروه‌های اجتماعی به کار می‌برد و تأکید می‌کرد که ممیزه‌های حیثیت و اعتبار، هم جنبه‌های مثبت و هم جنبه‌های تبعیض‌آمیز دارند (Ibid, 2003: 98).

یکی از تفاوت‌های تحلیل وبر از مارکس این است که وی با طرح گروه‌های منزلتی و حیثیت ناشی از آن از تحلیل ساختاری صرف تا حدی فاصله گرفته و به تحلیل نابرابری در سطح آگاهی کنشگران نزدیک می‌شود. جایی که وی می‌گوید: عضویت در گروه منزلتی بیشتر از عضویت در طبقه در آگاهی شخص شکل می‌گیرد، بنابراین به‌عنوان مبنایی برای کنش جمعی عمل می‌کند. اینکه آیا اعضای یک طبقه آگاهی طبقاتی را نمایش می‌دهند یا نمی‌دهند به عوامل معین تصادفی بستگی دارد (Weber, 1978: 928-932 Quoted By Breen: 2005). فرصت‌های زندگی متفاوت که با عضویت طبقاتی پیوند دارد خودشان با کنش طبقاتی متولد نمی‌شوند، بلکه فرصت‌های زندگی متفاوت وقتی می‌توانند رخ دهند که شرایط واقعی نتایج موقعیت طبقاتی تشخیص داده می‌شوند (Breen, 2005) و این تشخیص از سوی کنشگران صورت می‌گیرد؛ یعنی کنشگران با تشخیص موقعیت طبقاتی خود و منزلت بخشیدن به خود فرصت‌های زندگی متفاوتی را مطالبه می‌کنند. اینجاست که وبر علاوه بر عوامل ساختاری، بر نقش کنشگران در ایجاد نابرابری اشاره دارد.

در کنار تمایز بین مالکان ثروت و غیر مالکان، بر حسب مهارت‌های ویژه و هر دارایی با ارزش دیگر نیز تنوع وجود دارد. به هر حال نکته مهم این است که همه این دارایی‌ها در درون بازار ارزش دارند. موقعیت طبقاتی با موقعیت بازار تعریف می‌شود (Breen, 2005). شیوه‌ای که گروه‌های منزلتی در صدد بسیج قدرت به نحوی مشابه سازمان‌های طبقاتی برمی‌آیند از همه واضح‌تر در بحث وبر از «بند و بست اجتماعی» آشکار می‌گردد. منظور او از بند و بست اجتماعی فرایندی است که در آن گروه‌های گوناگون تلاش می‌کنند بخت خود را با محدود کردن دست‌یابی به پاداش‌های امتیازات به حوزه‌ای محدود بهبود ببخشند. آنان برای انجام دادن این کار روی صفات اجتماعی یا فیزیکی خاصی انگشت می‌گذارند که خود دارا هستند و این‌ها را معیار شایستگی تعریف می‌کنند (Weber, 1968).

بنابراین، بند و بست اجتماعی پردکننده عبارت از عملی است که گروه منزلتی‌ای طراحی می‌کند تا منابع و منافع ویژه‌ای را به بهای گروه‌های دیگر برای خود حفظ کند. مؤثرترین و کامل‌ترین اشکال بند و بست اجتماعی آنهایی هستند که ملاک اصل و نسب و شجره‌ی خانوادگی را به کار می‌گیرند، ملاکی که معمولاً گروه‌های حاکم در تمام جوامع سنتی آن به کار می‌گرفتند. در مقابل، در جوامع صنعتی مدرن بند و بست بیشتر با استفاده از تدابیری مانند آزمون‌ها و امتحاناتی که ظاهراً عادلانه‌اند و باب آن‌ها به روی همه، قطع نظر از اصل و نسب و خانواده، باز است اعمال می‌شود تا با ارجاع به شجره خانوادگی (Etzrodt, 2014:347).

علاوه بر کنترل کردن داوطلبان و غربال کردن آنان به وسیله امتحانات، آن گروه‌های تخصصی که به بهترین نحو پاداش می‌گیرند سعی می‌کنند برای خود امتیازات خاصی کسب کنند. آنان در صدد بر می‌آیند حمایت دولت را برای کسب حقوق انحصاری جلب کنند تا بتوانند کارشان را انجام دهند و رهبران گروه‌هایی را که حق انحصاری آنان را نقض کرده‌اند مورد مجازات قرار دهند. گروه منزلتی شغلی به این نحو می‌تواند از زیان‌های رقابت آزاد در بازار به‌طور چشمگیری محفوظ بماند. گروه‌هایی که نمی‌توانند بند و بست اجتماعی کاملی با پشتوانه‌ی قانونی پدید آورند، معمولاً قادر نیستند حق انحصاری خود را تثبیت کنند یا کنترل کامل بر گزینش و تربیت اعضای جدید اعمال کنند. پارکین معتقد است، وبر به حد کافی به نقش دولت در فرایند حصر اجتماعی نپرداخته است و چنین ادعان می‌دارد: آرای وبر درباره امتیازات انحصاری قانونی عملاً یگانه‌اشاراتی است که وی به نقش دولت در فرایند بند و بست، یا در حقیقت در نظام قشربندی به‌طور کلی می‌کند.

منازعات میان طبقات یا گروه‌های منزلتی مختلف و تلاش‌های جمعی برای ایجاد بند و بست اجتماعی، رویدادهایی هستند که در زمینه جامعه‌ی درونی رخ می‌دهند. گروه‌های اجتماعی در بازار همچون رقابت‌گران و معارضانی با یکدیگر مواجه می‌شوند، که به سبب دارایی‌ها، مهارت‌ها و خصایص خود، محروم یا برخوردار از امکانات‌اند. دولت عبارت از هیئتی شبح‌گونه و نامشخص است که چندان مداخله‌ای در صحنه نمی‌کند. این از یک جهت بسیار عجیب است، چه وبر هیچ‌گاه جداً دولت را کارگزاری تصور نمی‌کرد که «بر فراز» جامعه باشد، حکمی بی‌طرف که میان جناح‌های زیرین در حال جنگ داوری می‌کند. خود او استدلال می‌کرد که قوانین حامی مالکیت خصوصی و مناسبات بازاری در اصل به نفع کسانی کار می‌کند که موفق می‌شوند چنین قوانینی را وضع کنند. دولت با تمام ابزارهای مهربانی که در اختیار دارد از این قوانین حمایت می‌کند. ولی به دلیل مرموزی، دولت برای آن که یکی از پدیده‌های توزیع قدرت به حساب آید واجد شرایط نیست (Parkin, 2010: 148-146).

این امر منجر به نقضی جدی در روایت وبر از بند و بست اجتماعی می‌شود. به هنگام بحث در مورد معیاری که گروه‌های مختلف برای محروم کردن دیگران از کالاها و فرصت‌ها به کار می‌گیرند، ادعای وبر این است که هر صفت یا خصلتی را می‌توان به کار برد: «هر آنچه در کمال سهولت به ذهن خطور کند دست‌آویز قرار می‌گیرد» (Weber, 1968).

ولی واضح است که چنین چیزی ممکن نیست درست باشد. هرگز این‌طور نیست که ملاک‌های طرد کردن به سادگی و بدون فکر به‌طور کاملاً دلخواهی انتخاب شوند. در تمام نمونه‌های شناخته شده‌ای که اصل و نسب یا نژاد یا دین یا جنس یا ویژگی‌های مشابه جهت‌بند و بست در نظر گرفته شده، گروه مطرود و محروم پیش از آن، در دوره‌ای از جانب دولت به منزله گروه پست‌تر تعریف شده است.

وبر با نادیده گرفتن نقش دولت در امور داخلی قادر نیست روایتی منسجم از شیوه‌ای که تمایز اجتماعی و منزلتی به صورت نظامی از نابرابری ساختارمند در می‌آید ارائه دهد. اصولی که با آن طبقات، گروه‌های منزلتی و قشرها در رابطه با یکدیگر درجه‌بندی می‌شوند و پاداش می‌گیرند به دست مرجع نهایی در سرزمین تضمین و اجرا می‌شود. امتیازاتی که دولت اعطا می‌کند به همین ترتیب ممکن است پس گرفته شود، بدین معنی که در محدوده قدرت دولت است که نظام قشربندی تغییر می‌کند. در روایات وبر چندان چیزی یافت نمی‌شود که ما را نسبت به این امر هوشیار کند که موازنه منافع میان طبقات یا قشرهای مختلف ممکن است به شیوه‌هایی تغییر کند که بر اثر مداخله‌ی مشخص



قدرت‌های مرکزی اهمیت یافته است. بدون نوعی قدرت دولتی، هر قدر هم که ناچیز باشد، نظامی قشربندی شده به ندرت ممکن است وجود داشته باشد (Parkin, 2010: 146-148).

سومین مفهوم در تحلیل سه خوشه‌ای وبر از توزیع قدرت در جامعه، حزب است. وی بحث کوتاه و مختصری را درباره حزب ارائه داده است. و قدرت را به مثابه مسئله خاص مورد توجه احزاب معرفی می‌کند و با این کار باعث می‌شود که عده‌ای از نویسندگان، به اشتباه، نتیجه‌گیری کنند که فقط احزاب با مسئله قدرت ارتباط دارند و بقیه‌ها و گروه‌های منزلتی به مسائل دیگری مربوط‌اند. هر کدام از این سه مفهوم (طبقه، منزلت و حزب) دلالت بر بنیاد نهایی متفاوت دارند که به وسیله آن افراد یا گروهی، قدرتمند از افراد یا گروهی دیگر می‌شوند.

به زبان وبر، احزاب، «انجمن‌هایی» داوطلبانه‌اند و به‌طور منظم برای «پیگیری منافع جمعی» سازمان‌دهی می‌شوند. همانند اعضاء گروه‌های منزلتی و طبقه‌های اجتماعی، اعضاء احزاب دارای حس آگاهی گروهی و همبستگی هستند. در حقیقت، گروه‌های منزلتی یا طبقه‌های اجتماعی، در شرایط خاص، می‌توانند احزاب نیز باشند، مشروط به اینکه آنها ساختاری عقلانی و سازمانی رسمی و کادری اداری را بسط دهند (Gerbb, 1995: 80).

منطقی است که فرض کنیم وبر با قرار دادن حزب در کنار طبقه و منزلت، خواسته است آن را ابزار قدرت در نظام توزیع محسوب کند. احزاب، در اصل می‌توانند کارگزارانی تلقی شوند که مجازند ساختار فرصت را به طرق گوناگون دستکاری و اصلاح کنند. هنگامی که جامعه به مرحله بوروکراتیک برسد، کار چندان زیادی به روش مهندسی اجتماعی رادیکال نمی‌توان انجام داد. حتی احزاب انقلابی، به محض به دست گرفتن قدرت، سریعاً مجبور می‌شوند با واقعیت‌های خشن و سازش‌ناپذیر زندگی بوروکراتیک کنار آیند.

برآیندی که می‌توان از واکنش سه بعد (طبقه، منزلت و حزب) به دست داد این است که طبقه اجتماعی و پایگاه اجتماعی و عضویت در حزب جملگی می‌توانند به میزان قدرتی که یک شخص بر جامعه و یا اطرافیان خود اعمال می‌کنند تأثیر بسزایی داشته باشند. برای نمونه می‌توان خاطرنشان ساخت آنانی که از طبقه اجتماعی بالا (حکمران) به شمار می‌آیند و از پایگاه اجتماعی والایی برخوردارند و همچنین عضو حزب حاکم بر جامعه هستند از قدرت سرشاری نیز برخوردارند. بنابراین حتی اگر یکی از شرط‌ها در میان نباشد، وجود شرط‌های دیگر خود امری لازم برای اعمال قدرت خواهد بود.

یکی دیگر از سازه‌های ابراز قدرت و اقتدار در نظام اندیشه، وجود رفتار عقلایی در سازمان‌های اجتماعی است که در چارچوب دیوانسالاری و رتبه‌بندی اداره می‌شوند. به علت رتبه‌بندی در دیوانسالاری، افراد به گروه‌های گوناگون تقسیم می‌شوند و هر یک جای ویژه‌ای در سلسله مراتب اداری می‌گزینند. از آنجایی که کارکرد هر رتبه با مسؤولیت‌های ویژه‌ای هماهنگ است و از آنجایی که هر درجه مسئولیت در سازمان‌های اداری دارای اقتدار ویژه به خود است، رتبه‌گزینی و جاگیری در سلسله مراتب اداری به نابرابری می‌انجامد. وبر نشان می‌دهد که چگونه مالکیت وسایل تولید تنها سازه برتری اقتصادی نیست بلکه رهبری در برنامه‌ریزی سازمانی و مدیریت در چگونه به کار انداختن وسایل تولید که خود از مهارت و دانش یک شخص سرچشمه می‌گیرد نیز از جمله سازه‌های نابرابری اجتماعی است. آنان که در صدد اداره سازمان‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و رسانه‌های همگانی، دولتی، ارتشی و غیره بر می‌آیند از اقتدار ویژه‌ای برای ابراز قدرت خود برخوردار می‌شوند که تنها در چارچوب سلسله مراتب اداری دیوانسالاری امکان‌پذیر است (Kamali, 2011: 129-130).

بوروکراسی نه به مثابه کمیته اجرایی طبقه دیگری، بلکه به مثابه گروه منزلتی سازمان یافته موجود عمل می‌کند که پشت خود را می‌بندد. در عین حال که به معنای فنی کلمه، خود یک طبقه نیست، می‌تواند با قدرت طبقات اجتماعی عملاً در یک ردیف به رقابت پردازد.

### گرهارد لنسکی

لنسکی «ساختار نظام‌های توزیع» را ترکیب شده از «طبقات قدرتمند» می‌داند، قدرت که می‌تواند به‌عنوان اجبار یا قدرت نهادینه شده (مبنی بر دارایی یا موقعیت) ظهور یابد. توزیع اشخاص در طبقات منزلت و امتیاز هم عمده‌تاً توسط موقعیت‌های «طبقه قدرت» آنها تعیین می‌شود. به عقیده لنسکی: سه رتبه‌بندی اصلی در نظام‌های توزیع وجود دارند: طبقات امتیاز<sup>۱</sup>، طبقات پرستیژ<sup>۲</sup> و طبقات قدرت<sup>۳</sup>. لنسکی به تبعیت از وبر نابرابری را یک مفهوم چند بعدی می‌داند و معتقد است که وظیفه هر نوع نظام لایه‌بندی در جامعه عبارت از توزیع چیزهای ارزشمندی است که اعضای آن جامعه به‌طور مشترک تولید

<sup>1</sup> privilege classes

<sup>2</sup> prestige classes

<sup>3</sup> power classes

کرده‌اند. نه فقط کالاهای مادی، بلکه قدرت و اعتبار اجتماعی نیز در این نوع توزیع مطرح است (Lenski & Lenski, 1992: 434).

لنسکی توجه هوشمندانه به موضوع نقش دولت در نابرابری‌های اجتماعی بر مبنای شالوده‌های قدرت دارد. اگر چه لنسکی این بحث را خصوصاً درباره جوامع سوسیالیستی (سابق) و اروپای شرقی مطرح می‌کند ولی تردیدی نیست که بنیان این استدلال را با همه وجود آن درباره تمامی حکومت‌های ایدئولوژیک جهان و نیز اکثر کشورهای جهان سومی - که بخش اعظم اقتدار نهاد دولت در آنها از طریق دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی تأمین می‌شود - هم صادق است (Lenski & Lenski, 1992: 437).

افرادی که به عضویت طبقه حاکم در می‌آیند از مزایایی برخوردارند که به مردم عادی تعلق نمی‌گیرد. حقوق‌های رسمی آنها معمولاً چندان زیادتر از دیگران نیست، ولی خانه‌های سازمانی رایگان یا ارزان قیمت در محله‌های خوب، خانه بیلاقی، آموزشگاه‌های ویژه برای کودکانشان، آسایشگاه‌های مناسب برای گذراندن تعطیلات در بهترین نقاط، اتومبیل، پیشخدمت و بسیاری کالاهای مصرفی که منحصرأ در فروشگاه‌های ویژه یافت می‌شود، در اختیارشان قرار می‌گیرد. پایین دست این طبقه حاکم اندک شمار، طبقه گسترده‌تری از مقامات رسمی کمتر مهم وجود دارد که آنها نیز از مزایایی ویژه بهره‌مند می‌گردند ولی در مقیاسی کوچک‌تر (Lenski & Lenski, 1992: 444).

لنسکی در همین ارتباط به پدیده سیاسی ویژه‌ای در ارتباط با ساخت‌یابی نظام قدرت اشاره می‌کند که به خلاف باور او - که آن را منحصر به برخی جوامع دموکراتیک غربی می‌داند - در اکثر جوامع نوین (اعم از توسعه یافته یا در حال توسعه) که نظام حکومتی جمهوری و نظام سیاسی پارلمانی دارند صادق است:

«در تعدادی از جامعه‌های دموکراتیک غربی، همسفرگی نیرومندی بین سیاست‌پیشگان و گروه‌های اقتصادی مختلف وجود دارد. این ارتباط به‌ویژه در جامعه‌هایی با احزاب سیاسی از نوع واسطه‌گر، به وفور دیده می‌شود. در چنین جوامعی گروه‌های دارای منافع ویژه نیز پیوسته به دنبال قوانین و مقررات مساعدی می‌گردند که تصویب و تنفیذ آنها فقط از عهده سیاست‌پیشگان برمی‌آید - قوانین و مقرراتی برای پرداخت مالیات‌های کمتر، دریافت کمک‌های دولتی بیش‌تر، کاهش محدودیت‌ها و مانند اینها. به‌عنوان نمونه، موفقیت انتخاباتی با اوضاع و احوال اقتصادی بی‌ارتباط نیست و همین امر سیاست‌پیشگان را واداشته است که با گروه‌های برگزیده اقتصادی روابط نزدیک‌تری برقرار نمایند (Ibid).

لنسکی چگونگی توزیع درآمد را بهترین شاخص سطح نابرابری اجتماعی در هر جامعه می‌داند. مثلاً در گروه جوامع صنعتی شده شدت نابرابری الگوی توزیع درآمد به ترتیب در کانادا و ایالات متحده از سایر کشورهای این گروه بیشتر است ( Lenski & Lenski, 1992: 444). با این حال وی نابرابری را فقط ناشی از قدرت اقتصادی (دریافت سهم بیشتر از مازاد اقتصادی) نمی‌داند بلکه قدرت سیاسی را نیز که ناشی از اشغال مواضع سیاسی یا اعمال نفوذ در امور سیاسی است در این پدیده مؤثر می‌داند. از دید لنسکی «اگر قدرت لایه‌های ثروتمند تنها به اقتصاد محدود می‌شد شگفتی می‌آفرید، اما هنگامی که این قدرت بر سیاست نیز سایه بیفکند - چنانچه اغلب هم می‌افکند - هراس‌انگیز می‌گردد» (Ibid, 446).

لنسکی بر آن است که در جوامع کشاورزی نظام‌های حاکم بر نابرابری‌های اجتماعی اغلب در مجموعه‌ای از قوانین رسمی جاسازی می‌شود و هیچ‌گونه داعیه‌ای مبنی بر تساوی مردم وجود ندارد. گروهی از اعضای جامعه به‌عنوان اشرافیتی برگزیده و ممتاز طبقه‌بندی می‌شوند و گروهی دیگر به‌عنوان عوام، دموکراسی به معنای امروزی در این جوامع وجود ندارد و تصمیم‌گیری سیاسی نوعی موهبت الهی است که منحصراً در اختیار گروهی اندک از برگزیدگان و بزرگان قرار دارد. به خاطر مجموعه این ویژگی‌ها سطح شدیدتری از نابرابری‌های اجتماعی در این جوامع به چشم می‌خورد.

در حالی که در جوامع صنعتی عواملی چون؛ حذف مبانی قانونی پایگاه‌های اجتماعی موروثی، افزایش فرصت‌های مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی و اصلاح مداوم و مستمر نظام توزیع درآمد کاهش نابرابری‌های اجتماعی را تضمین می‌کند (Ibid: 463-466).

آراء لنسکی خاصه آنچه درباره رابطه قدرت، دولت و نابرابری مطرح می‌کند برای شناخت بنیان‌های نابرابری در جوامع امروزی و در حال توسعه بسیار مهم است. دیدگاه لنسکی در نابرابری‌های اجتماعی در واقع سنتزی از دیدگاه «مارکسی - وبری» و دیدگاه‌های کارکردگرایی ساختی است و به همین خاطر ارتباط بسیار روشن و قابل درکی با بنیان‌ها و واقعیت‌های بیرونی نابرابری اجتماعی دارد.

### فرانک پارکین

خدمت بزرگ پارکین به تفکر جامعه‌شناختی مربوط به نابرابری‌های اجتماعی، احیا مجدد مفهوم انسداد اجتماعی وبر است (Zahedi, 2008). پارکین روابط مبتنی بر قدرت و

نه روابط طبقاتی را به مثابه عامل اصلی در ایجاد نابرابری می‌داند و ایده قدرت و بر را بسط می‌دهد و با مفهوم کمتر شناخته شده «انسداد اجتماعی»<sup>۱</sup> و بر مرتبط می‌سازد (Garbb, 2002).

پارکین دو شکل اساسی را برای انسداد اجتماعی فرض می‌کند: تحریم و غصب. تحریم ابزار اولیه‌ای است که با آن جناح مسلط افراد تحت سلطه را از قدرت محروم می‌سازد و غصب ابزاری کلیدی است که افراد تحت سلطه از طریق آن می‌خواهند حداقل قسمتی از قدرت از دست رفته را باز پس گیرند. از این دو شکل انسداد، تحریم در جوامع جدید مؤثرتر است، زیرا که به وسیله قواعد قانونی به وجود آمده و ضمانت اجرای رسمی آن نظام قضایی دولت است و در صورت لزوم از عاملین سرکوبی آن محسوب می‌شود. مثال قطعی تحریم در نظام سرمایه‌داری، حق قانونی در زمینه مالکیت خصوصی است که کارگران را از قدرت در فرآیند تولید محروم می‌سازد. در مورد غصب می‌توان گفت به‌طور عمده فرآیندی ثانویه است که از طریق آن افراد تحت سلطه‌ای که از قدرت محروم شده‌اند سعی می‌کنند که متحد شوند و قدرت را در جهت بالارونده برانگیزانند. غصب در افراطی‌ترین شکل آن به معنای واژگونی جناح حاکم است. ولی به‌طور نوعی غصب متضمن کنش‌هایی است که ملایم‌تر و متعادل‌ترند و نیروی کمتری دارند، کنش‌هایی که معمول‌ترین آن انصراف دسته‌جمعی یا قطع خدمات از طریق اعتصابات و تظاهرات است. برخلاف تحریم، کنش‌های غاصبانه کمتر توسط دولت به رسمیت شناخته می‌شود. دولت با بی‌میلی اجازه انجام این کنش‌ها را می‌دهد و آنها را فقط به‌طور جزئی مشروع و حتی در برخی موارد غیر قانونی می‌داند. لذا مانند لنسکی، پارکین هم جریان دو طرفه قدرت را در سلسله مراتب اجتماعی می‌بیند، قدرتی که نامتقارن است چرا که قدرت «تحریم» جناح مسلط اغلب واکنش‌های غاصبانه افراد تحت سلطه را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد (Garbb, 2002).

پارکین با تأکید بر انسداد تحریمی که به وسیله بازوهای سرکوب‌گر و قانونی دولت صورت می‌گیرد، نشان می‌دهد که دولت نقش بسیار مهمی در نظام‌های نابرابری جوامع جدید ایفا می‌کند. از نظر وی افراد هستند که از طریق دولت قدرت کسب می‌کنند. خاصه آن جناح‌هایی که قادرند در سلسله مراتب دولت رخنه و از خارج بر پرسنل دولتی اعمال نفوذ کنند. این یعنی که خود دولت ابزاری برای سلطه اجتماعی است. می‌توان آن را مجموعه‌ای از ابزارها تلقی کرد که شامل نهادهای اداری و قضایی و نظامی است. وی با

<sup>1</sup> social closure

استفاده از استعاره دیگری دولت را به آینه‌ای تشبیه می‌کند که تمامی نتایج تضادهای میان طبقات، نژادها، جنسیت‌ها و دیگر گروه‌های منافع را در جامعه منعکس می‌کند (Parkin Quoted By Barbalet, 1982: 484). پارکین اظهار می‌دارد که چند جناح مسلط محدود خاصه طبقه اقتصادی مسلط به طور نوعی قادر است حداکثر کنترل را در زمینه انسداد اجتماعی داشته باشد.

### سی‌رایت میلز

به نظر می‌رسد سی‌رایت میلز در کتاب *نخبگان قدرت*، قدرت را موجد نابرابری می‌داند. اگر چه به‌طور مستقیم به نابرابری اشاره نکرده است. میلز می‌گوید: «منظور ما از نخبگان قدرت به انسان‌هایی اطلاق می‌شود که مقام و موقعیت‌شان، آنها را قادر می‌سازد که از محیط عادی مردان و زنان معمولی جامعه فراتر روند؛ منظور ما از قدرتمند کسانی هستند که قادرند به رغم مخالفت دیگران، خواسته‌ها و آرزوهای خود را تحقق بخشند (مشابه تعریف قدرت از دیدگاه وبر). بر این اساس هیچ‌کس نمی‌تواند قدرتمند تلقی شود جز آن که به مشاغل کلیدی مراکز و مؤسسات بزرگ دسترسی پیدا کند، زیرا حضور در رأس این مراکز و نهادهای قدرت، قدرتمندان را قدرتمند می‌کند» (Mills, 2004: 83). به اعتقاد میلز، ممکن است نخبگانی که مشاغل کلیدی را اشغال می‌کنند، به منزله صاحبان قدرت، ثروت و منزلت تلقی شوند. این نخبگان منافع و علایق مشابهی به‌ویژه در حفظ و توزیع نابرابر ثروت و منزلت و قدرت در بین خودشان دارند و علقه‌های شخصی وجود دارند که نخبگان را به یکدیگر پیوند داده و از توده مردم متمایز می‌سازند. بیش از هر چیز نخبگان به واسطه ثروت کلان‌شان از توده یقه آبی‌ها و یقه سفیدها متمایز می‌شوند. ثروت به واسطه نمادهایی چون تحصیلات، درآمد، محل سکونت و فرصت‌های اجتماعی ترجمه می‌شود. از طرف دیگر در چنین جامعه‌ای اعتبار اجتماعی در اثر سروکار داشتن یا پیروی کردن از افرادی به دست می‌آید که دارای قدرت و اعتبار اجتماعی هستند، امروزه چنین جایگاه اجتماعی به‌عنوان طبقات برتر محلی، مخصوصاً طبقات برتر جدید، به‌طور فزاینده‌ای از طریق ارتباطات و وابستگی با مقامات برتر شرکت‌های بزرگ و پیروی از سبک زندگی آنها و شرکت در امور آنها کسب شده و احتمالاً حفظ می‌گردد. در واقع پرستیژ و اعتبار، قدرت را استحکام می‌بخشد و آن را به اقتدار و اختیار قانونی تبدیل می‌کند و در مقابل چالش اجتماعی محافظت می‌نماید (Ibid).

بدین سان فحوای کلام میلز آن است که قدرت، ثروت و حیثیت و فرصت‌های حیاتی می‌آورد و این قدرت در اختیار همه نیست که به امتیازات بعدی دسترسی یابد و نتیجه اینکه، نابرابری فزاینده‌ای ایجاد می‌شود؛ زیرا همان‌طور که میلز می‌گوید، این قدرت در حال چرخش بین نخبگان است و به ندرت در دست مردم عادی قرار می‌گیرد و نخبگان به واسطه ارتباطات‌شان، دائم این قدرت و بالطبع ثروت و حیثیت را در بین خودشان حفظ می‌کنند و چرخه نابرابری همچنان ادامه می‌یابد.

نظریه پردازان سنت وبری با تأکید بر اهمیت قدرت در تولید و بازتولید نابرابری و نقش دولت به‌عنوان مکانیسم اصلی اعمال قدرت و تأثیر آن در توزیع نابرابر کالاها و خدمات و به‌طور کلی فرصت‌های اقتصادی به تحلیل رابطه اقتصاد و سیاست پرداخته‌اند. نهادگرایان اقتصادی از جمله کسانی هستند که به درهم‌تنیدگی حوزه سیاست و اقتصاد نظر دارند.

### نهادگرایان اقتصادی

نهادگرایان اقتصادی معتقدند، به واسطه این که قاعده بازی در تمامی بازارها توسط دولت تعیین می‌شود بنابراین با تقدم امر سیاسی روبه‌رو هستیم. ضمن اینکه اگر فرایند انجام مبادله‌ها و چگونگی شکل‌گیری بنگاه‌ها را به نحوه تعریف، تضمین و اجرای قراردادها مربوط کنیم، گفته می‌شود که سرنوشت قراردادها به عملکرد نهاد دولت به‌عنوان طرف سومی که فضای باثبات و اطمینان‌بخشی را برای طرفین مبادله برقرار می‌کند، بستگی دارد. اگر بپذیریم که غایت سیاست کسب منافع اقتصادی است، در واقع سیاست چیزی جز فرایند اقتصادی کردن امور نیست. در عین حال اقتصاد هم فی‌نفسه به مثابه یک نظام قدرت است. به همین خاطر آنها معتقدند که این درهم‌تنیدگی قابل تفکیک نیست. اما به اعتبار اینکه نهاد دولت اساساً معرفی‌کننده چارچوب و قاعده بازی است، به این اعتبار با تقدم امر سیاست روبه‌رو هستیم. نکته دیگری که نهادگراها اضافه می‌کنند این است که به قاعده نهادگرایی، موازین و چارچوب‌هایی که دولت در همه حوزه‌ها تعیین می‌کند گستره عمل بازیگران را مشخص می‌سازد. یعنی دولت نهادها را سامان می‌دهد و این نهادها محدوده تحرک و فعل و انفعالات بازیگران را در همه بازارها مشخص می‌کنند و همه بازارها اعم از سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی متأثر از همان است. در این زمینه نهادگراها به مسئله دیگری هم توجه می‌کنند و آن هم عبارت از این است که وقتی قاعده‌گذاری توسط نهاد دولت صورت می‌گیرد، این قاعده‌گذاری الگوی رابطه دولت و مردم

را مشخص می‌کند و این رابطه به گونه‌ای طراحی می‌شود که به همان اندازه که از زاویه بازار اقتصادی قابل تحلیل و تفسیر است از زاویه بازار سیاسی هم قابل تحلیل است. یعنی بر حسب این که چارچوب نهادی چه تعریفی از رابطه مردم و دولت ارائه کرده است، می‌توان به تحلیل رابطه دولت و مردم در تولید و بازتولید نابرابری پرداخت.

نهادگرایان اقتصادی نیز با تأکید بر اهمیت نقش بازار سیاسی کارآمد در عملکرد اقتصادی شکوفا میزان ظرفیت حاکمان برای هوس‌بازی در عرصه حقوق مالکیت و برخورد بی‌قاعده در این زمینه را منجر به تخریب رابطه عادلانه دولت و مردم، ناکارایی بازار سیاسی و در نهایت مانعی بر سر راه توسعه همه جانبه می‌دانند. برای مثال به عقیده «نورث»، حاکمان در حالی که مایل‌اند حقوق مالکیت را ساخت‌مند سازند جهت تضمین بقای خویش در میدان سیاست حقوق را به نفع حامیان خود تغییر می‌دهند؛ از جمله این حقوق تغییر یافته موافقت با امتیازهای انحصاری گروه‌های مورد نظر است. به عقیده «نورث»، فعالیت اقتصادی در درون محیطی سیاسی صورت می‌گیرد که متشکل از قواعد و گروه‌های صاحب‌منفعت رقیب است. این محیط «تصمیم‌های مبتنی بر نابازار» می‌تواند به این معنی باشد که صور «ناکارایی ساختار سیاسی» دوره‌های مدید تداوم خواهند یافت (North, 1981: 7). حاکمان در حالی که مایل‌اند حقوق مالکیت را ساخت‌مند سازند تا تولید ملی و در نتیجه درآمد مالیاتی را افزایش دهند، باید بقای خویش را در میدان سیاست تضمین کنند. آنان برای هدف دوم، حقوق را به نفع حامیان خود تغییر می‌دهند. این حقوق تغییر یافته (از قبیل موافقت با امتیازات انحصاری) غالباً از نظر اقتصادی ناکاراست، حتی اگر چه منفعت گروه‌های مورد نظر را در بر دارند (North, 1981: 8).

البته نهادگرایان با همه اولویت و تقدمی که برای امور سیاسی قائل هستند اما معتقدند که دولت یک امر پارادوکسیکال است. یعنی دولت دو وجه دارد که این دو وجه لزوماً با هم همسویی ندارند. یک وجه دولت آن است که حامی منافع طبقه خود می‌باشد و دیگری آنکه باید حامی منافع جامعه باشد. از یک طرف دولت عهده‌دار تعریف، تضمین و اجرای حقوق مالکیت است و از این زاویه یک ناظر بی‌طرف است و از طرف دیگر منافع فرمانروایان و کارگزاران دولتی مطرح می‌شود که این افراد تحت شرایطی می‌توانند حداکثرسازی منافع خود را از طریق افزایش هزینه‌های مبادله دنبال کنند و به ناامنی حقوق مالکیت دامن بزنند. یکی از برجسته‌ترین وجوهی که از دیدگاه آنها مطرح می‌شود، مسئله «اجرا» است نهادگراها این بحث را مطرح می‌کنند که ضرورتاً منافع فرمانروایان و کارگزاران همسویی ندارد و اینها به‌عنوان دو گروه مجزا و مرتبط با هم حداکثرکننده



مطلوبیت و منافع خویش هستند و ادعا می‌کنند که رویکردهای سنتی در زمینه تبیین رابطه اقتصاد و سیاست نتوانسته‌اند منزلت اجرا را به مثابه یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های چارچوب نظری در نظر بگیرند و از این زاویه این بحث را مطرح می‌کنند که صرف‌نظر از قاعده بازی، نحوه اجرای آن نیز به اندازه قاعده‌های تعیین شده اهمیت دارد و باید مورد بررسی قرار گیرد و اگر شیوه‌های اجرا در کشوری ناکارآمد باشد، حتی اگر همه عوامل مؤثر بر توسعه فراهم باشد، با تداوم نابرابری روبه‌رو خواهیم بود. اجرا یکی از عوامل کلیدی تعیین‌کننده حقوق مالکیت و ساختار مبادله است، ضمن آنکه سطح تخصصی شدن و تقسیم کار نیز در هر جامعه بستگی به چگونگی اجرا دارد.

### روش‌شناسی پژوهش

روش تحقیق حاضر تحلیلی - تاریخی است. اسکاچیل سه راهبرد عمده را برای مرتبط ساختن تاریخ و ایده‌های تئوریک شناسایی می‌کند. این سه راهبرد عبارتند از: کاربردی‌گویی عام در تاریخ؛ کاربرد مفاهیم برای تفسیر تاریخ؛ و تحلیل نظم‌های علی در تاریخ. پژوهش حاضر بر پایه راهبرد «کاربرد مفاهیم برای تفسیر تاریخ» بنا شده است؛ راهبردی که مفاهیم را برای ارائه و بسط تفسیرهای معنادار و ارائه فهم تاریخی از پدیده مورد مطالعه به کار می‌گیرد. در این راهبرد، موضوع‌گزینش شده برای مطالعه تاریخی و انواع بحث و استدلال‌های ارائه شده درباره آن، اغلب از نظر فرهنگی یا سیاسی در حال حاضر مهم است. در این راهبرد، هم مطالعات تک‌موردی و هم مطالعات تطبیقی و مقایسه‌ای بر توصیف زمان‌ها و مکان‌های خاص با پیچیدگی بسیار زیاد و پربار آنها تأکید می‌کنند؛ که در این پژوهش یک مطالعه تک‌موردی با تمرکز بر ایران مدرن می‌کوشد عدسی‌های مفهومی از سنت نظری وبری و نووبری برای تحلیل نابرابری اجتماعی در بدو شکل‌گیری دولت مدرن در ایران و تفسیر سازوکارهایی که این نابرابری‌ها را موجب شد، ارائه دهد. بدین منظور داده‌های تاریخی از منابع دست دوم مورد تحلیل قرار گرفت. داده‌هایی که به زعم گلدتروپ، در ذات خود غیرکمی‌اند که از آن باید برای تبیین پدیده مورد مطالعه تفسیری بیرون کشید (Abdellahian, 2013: 33).

نظر به رویکرد وبری تحقیق حاضر، روش‌شناسی تاریخی وبر نیز راهگشاست. وبر تاریخی بودن را معنادار بودن پدیده در فردیت آن می‌داند. علم تجربی مورد نظر وبر، علم تجربی معطوف به واقعیت موجود است که فهم یکتایی، که ویژه واقعیتی است که در آن زندگی می‌کنیم، به دست می‌دهد. از یک‌سو، مناسبات دلالت فرهنگی نمودهای فعلی

وقایع منفرد، و از سوی دیگر، فهم علت‌های آنها از نظر تاریخی هدف است. این علت‌ها هم شامل علل چنین بودن و هم شامل علل‌گونه دیگر نبودن این نمودها است (Weber, 2003: 116). در تحقیق حاضر نیز فهم واقعیت موجود دولت مدرن ایران در فردیت آن و تحلیل نابرابری اجتماعی و سازوکارهای تشدید و استمرار آن با به تصویر کشیدن برخی وقایع منفرد تاریخی عصر پهلوی و کنشگری نیروهای اجتماعی، مد نظر است.

### ساختار بدشکل دولت مدرن در ایران

دولت در جامعه سرمایه‌داری بدون دخالت در عرصه غیر عقلانی و مبتنی بر هرج و مرج اقتصاد خصوصی سرمایه‌داری، بازتولید درازمدت آن را تضمین می‌کند. این نهاد یا حاکمیت سیاسی دولتی شده، نه تنها با انحصار ابزار اعمال جبر، شرایط رویارویی متمدنانه منافع متضاد اجتماعی را به وجود می‌آورد، بلکه با انحصار حق تعریف و سازماندهی «منفعت عامه»، وظیفه حفظ انسجام اجتماعی را در جامعه‌ای وحدت‌ناپذیر به عهده می‌گیرد (Hirsch, 1992 and 2002: 100 Quoted by Tawfiq, 2006). نظام سرمایه‌داری نه به شکل درون‌زا، بلکه به شکلی برون‌زا از جوامع غربی به کشورهای جهان سوم، از جمله ایران، راه یافت و پیامد آن شکل‌گیری دولت مدرنی است که در فردیت خاص خود قابل تحلیل است. به زعم تیلمان اورس، این شکل از دولت، در به‌کارگیری سازوکارهای دولت مدرن از جمله روابط پولی و قانون ناکام مانده است و زور (قهر) نیز نه ابزاری برای رویارویی متمدنانه منافع متضاد اجتماعی، بلکه ابزاری است که دولت با توسل به آن درصدد تحمیل شرایط موجود بر نیروهای اجتماعی برمی‌آید؛ وضعیتی که در روند تبدیل این نیروها به نیروی مؤثر غیرشخصی اختلال ایجاد کرده است (Zokaei & Solati, 2018: 81) و زمینه را برای رقابت ستیزه‌جویانه گروه‌های مختلف منزلتی بر سر منابع موجود و کسب منافع شخصی در دستگاه حاکم فراهم می‌کند.

در دولت ایران معاصر، حاکمیت سیاسی و حاکمیت اقتصادی متداخل شده است. طبق اندیشه نظریه‌پردازان سنت وبری می‌توان گفت در هم تنیدگی اقتصاد و سیاست عامل تسهیل نابرابری است. تعبیر وبر از سرمایه‌داری سیاسی به مثابه نوعی سرمایه‌داری که در بستر سلطه سنتی یا پاتریمونیالی (شبه‌پدیری) شکل می‌گیرد، گویای این امر است. از نظر وبر، سرمایه‌داری سیاسی دربرگیرنده سه شیوه جهت‌گیری سرمایه‌دارانه برای کسب سود است: ۱) سود یغماگری سیاسی؛ ۲) سود در بازار از طریق زور و سلطه؛ ۳) سود از طریق معاملات غیرمعمول با مقامات (Swedberg, 2012: 85). در چنین حالتی از یک

سو، گروه‌های اقتصادی به اعمال نظارت بر مردم می‌پردازند و کنترل مکانیسم سیاسی جامعه را در دست می‌گیرند و از سوی دیگر، عمال و حکام سیاسی نیز منابع و فرصت‌های اقتصادی را به انحصار خود در می‌آورند.

ریشه این تفکیک ناقص میان سیاست و اقتصاد و میان دولت و جامعه در شیوه تولیدی است که در فرایند انضمام استعماری/ نیمه استعماری جوامع سنتی غیر اروپایی بر مدار مدرنیته شکل می‌گیرد. این شیوه تولید در دوران پسا استعماری و در دوران جهانی شدن در اشکال نوین بازتولید می‌شود و موانع ساختاری عبورناپذیری پیش روی تحول سرمایه‌دارانه این جوامع قرار می‌دهد. در این جوامع، بخش مهمی از تولید و بازتولید در حوزه‌های غیر سرمایه‌دارانه اقتصاد (بخش کشاورزی و دامداری) شکل می‌گیرد. نیروی کار این بخش، یعنی زمین‌داران بزرگ و دامداران، اجباری ساختاری برای فروش نیروی کار به مثابه تنها راه تأمین معاش ندارند و تسلط بر آنها جز از طریق اعمال و یا حداقل تهدید به اعمال جبر غیر اقتصادی امکان‌پذیر نیست. اعمال چنین جبری را فقط دولت مدرن به مثابه تنها نهاد مشروع اعمال جبر می‌تواند به عهده گیرد (Tawfiq, 2006).

در این میان ایلات و عشایر که یکی از مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی عصر پیشامدرن بودند، بیش از هر گروه اجتماعی دیگری در انزوا قرار گرفتند. در اصل، سه پروژه در هم تنیده دولت‌سازی، ملت‌سازی و مدرن‌سازی در ایران در ناسازگاری شدید با ساخت و بافت ایلی و عشیره‌ای قرار گرفت که پیامد آن به حاشیه رانده شدن ایلات و عشایر بود (Akbari & Vaez, 2010: 2). اعمال سیاست‌های کلان دولتی همچون یکجانشین کردن عشایر؛ کاهش منزلت اجتماعی زمین‌داران بزرگ و قدیمی از طریق انتقال املاک آنها به شخص رضاشاه و به بازرگانان، مقاطعه‌کارها، امیران ارتشی و رده‌های بالای دستگاه دولتی (Foran, 1999: 345; Ashraf & Beno Azizi, 2010: 77)؛ و یا در انحصار دولت قرار گرفتن کل بازرگانی خارجی و برخی از مبادلات تجاری داخلی مهم مانند تجارت عمده غلات (Katuzian, 1993: 102)، از نمودهای اصلی تلاش رضاشاه پهلوی برای تثبیت هر چه بیشتر دولت سرمایه‌داری مدرن در ایران و در اصل دخالت‌گری دولت به نفع منافع ویژه و خصوصی است که به انحصار قدرت، ثروت و منزلت در گروه‌های خاص (اعم از مقامات درباری، دیوانسالاران و ارتش) انجامید. دولت پهلوی ضمن استقرار هسته مرکزی سیاسی قوی در پایتخت، حوزه اجتماعی را در حوزه سیاسی حل کرد و دولت را بیش از اندازه فربه کرد و لذا، خرد و کلان امور از تغییر اسم یک طایفه تا سیاست‌گذاری‌های کلان برای ایجاد و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی در اختیار دولت درآمد (Akbari & Vaez, )

2010: 15). بدین ترتیب، دولت مدرن در ایران از زمان شکل‌گیری خود در عصر نوسازی همچنان مهم‌ترین ابزار کسب قدرت، ثروت و منزلت است و نه تنها در انتزاع از منافع ویژه و خصوصی سازمان نمی‌یابد، بلکه به عرصه استراتژیک گروه‌های ممتاز (دولتی و غیر دولتی) تبدیل می‌شود (Tawfiq, 2006: 100-101).

به زعم توفیق (۲۰۰۶)، دولت مدرن در «رفع دیالکتیکی» ساختار ملوک‌الطوایفی قدرت، تأسیس شد. این ساختار ملوک‌الطوایفی از یک سو در فرایند فروپاشی آن با اتکا به ارتش و بوروکراسی مدرن و از دیگر سو در احیای شبه‌پاتریمونالیستی آن از دربار دچار دگرگونی‌های بنیادین شد. این دگرگونی‌ها برای کاهش صور نابرابری‌ها، در جامعه‌ای تشنه نظم، امنیت و عدالت، نه خوش اقبال بود که فرصتی برای تشدید نابرابری‌ها شد. هدف اصلی بازیگران سیاسی درگیر در دولت تمامیت‌خواه، مانور دادن شاه و استفاده از ایده‌ها، ارزش‌ها و سیاست‌هایی بود که به نفع موقعیت‌های قدرت آنها یا دسترسی به رانت و منابع بود. برای دستیابی به این هدف، برخی به تعهد شاه به توسعه توسل جستند، در حالی که برخی دیگر منافع پدرسالاری وی را دست‌کاری کردند. در نتیجه به رغم متمرکز شدن قدرت در سلطنت، مراکز مختلف قدرت و بازیگران سیاسی در تعقیب منافع و پروژه‌های قدرت خود از آزادی عمل برخوردار بودند (Nasr, 2000: 116).

به این ترتیب، مجموعه دربار/ ارتش در عمل و به رغم گفتمان حاکم، به حفظ‌کننده و ترجمان منافع گروه‌های ممتاز در ساختار متمرکز دولت مدرن تبدیل شد (Mehrad, 1977; Quoted by Tawfiq, 2006: 109). به بیان دقیق‌تر، حاکمیت به تمامیت‌خواهی روی آورد و روز به روز عرصه برای انسداد سیاسی بیشتر و تاخت و تاز گروه‌های استراتژیک بازتر شد.

در طول دوره پهلوی بقا و بازتولید حاکمیت پاتریمونالیستی مشروط به نهادینه کردن نقش و کارکرد میانجی‌گرانه دربار بود (Tawfiq, 2006: 115). استدلال‌های موافق ایجاد بوروکراسی اقتصادی شایسته برای ایجاد سریع توسعه، اولین بار در اواخر ۱۹۳۰ ظاهر شد؛ هنگامی که ابوالحسن ابتهاج، تکنوکرات تک‌رو، برنامه‌ریزی توسعه منسجم را با اصلاحات اداری و خودمختاری سیاست‌گذاران از فشارهای سیاسی و رانت‌جویی پیوند داد (Vali, 2000: 100). وزارت اقتصاد نیز ادعا می‌کرد که سیاست‌گذاری را در نهادهای دولتی عقلانی‌تر و با این کار، ساختار ارثی قدرت را مختل می‌کند (Ibid: 103). هم‌زمان با ظهور گروه‌های استراتژیک بوروکراتیک، ناهماهنگی‌های درونی در دربار نیز شکل گرفته بود. این امر باعث درگیری‌های وسیع‌تری شد که در نهایت وزارت اقتصاد و چشم‌انداز

سیاست‌گذاری‌های منطقی - عقلانی آن را در برابر الزامات سلطنتی حکومت قرار داد. این تقابل عرصه را برای تنازع قدرت بین گروه‌های بوروکراتیک، که جایگاهشان هم ناشی از نقش آنها در حذف گروه‌های محلی و هم ناشی از فرایند توسعه صنعتی بود ( Alam, 1993: 275)، و مقامات دربار، که به دنبال سیاست‌گذاری برای دستیابی به منافع خود و انحصار منابع بودند (Vali, 2000:100)، فراهم نمود. چنین شرایطی مانع سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای یکپارچه در راستای حمایت از منفعت عامه و ایجاد رفاه برای همگان می‌شد.

نمونه‌ای از این کنش‌های منفعت‌طلبانه بازیگران عرصه قدرت و کارشکنی‌های به وجود آمده در اجرای سیاست‌های توسعه‌طلبانه عصر پهلوی بدین شرح است:

«در سال ۱۹۶۳، وزارت اقتصاد پیشنهاد کرد که تجارب تجاری با هدف تشویق صنعتی‌شدن تجدید نظر شود و واردات کالاهای غیر ضروری به‌عنوان راهی برای صرفه‌جویی در ارز محدود شود. این امر منجر به مخالفت سازمان‌یافته با وزارتخانه و بستر سیاست آن شد. مخالفان عبارت بودند از کسانی که به دادگاه دسترسی داشتند، بازرگانان بازار، بوروکرات‌هایی که از تخصیص مجوز واردات رشوه گرفته بودند، دلانان ارز خارجی و تجار، چهره‌های نظامی (به‌ویژه ژنرال کریم ایادی، پزشک شاه، که واردات تجهیزات و تجهیزات نظامی را کنترل می‌کرد و در هماهنگی حمله به وزارتخانه جدید نقش مؤثری داشت) و متحدان سیاسی که در گذشته مجوز واردات دریافت کرده بودند. برخی از آنها به گروه‌های مهم اجتماعی متصل بودند. دیگران در بازسازی سلطنت در ۱۹۵۳ نقش داشتند. به‌عنوان مثال، یکی از رهبران اصلی اوپاش در تظاهرات طرفدار شاه در جریان سقوط مصدق به نام طیب حاج رضایی، اندکی قبل از قیام ۱۹۶۳ در وزارت اقتصاد ظاهر شد و در حالی که به دنبال مسئول لغو مجوز واردات موز بود، مجوزی که به پاس حمایت از شاه در سال ۱۹۵۳ به وی پاداش داده شده بود، چاقویی را تکان داد. در طول قیام ۱۹۶۳، طیب به عنوان رهبر مهمی در اوپاش در تهران خدمت می‌کرد. بازیگران مهم‌تر در بازگرداندن شاه به قدرت در سال ۱۹۵۳ یا کسانی که بین سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ به استقرار حکومت او کمک کردند، مانند برادران رشیدیان و گراتیان یاتسویچ (رئیس ایستگاه سیا در ایران در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۵۷، که شخصاً به شاه نزدیک بود) نیز انحصار واردات کالاهای مختلف، از گندم و شکر تا کالاهای مصرفی را به خود اختصاص داده بودند. بنابراین، تلاش‌های وزارت اقتصاد برای گسترش اختیارات و کنترل خود برای تنظیم تجارت این اقلام، منبعی قوی برای مقاومت در برابر سیاست‌گذاری آن ایجاد کرد» (Ibid: 103-104).

سرانجام، برای مهار گسترش طلبی گروه بوروکراتیک، دربار در پایان دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰ به سیاست دیگری روی آورد که بعدها مزین به نام «تمدن بزرگ» شد. در پاییز ۱۳۵۲ بهای نفت در اثر تصمیمات اوپک و به‌ویژه جنگ اعراب و اسرائیل به گونه‌ای بی‌سابقه بالا رفت و درآمد نفتی ایران چندین برابر شد. شاه از این فرصت برای گسترش بیشتر اختیارات خود استفاده کرد و در اسفند ۱۳۵۳ همه حزب‌های پیشین را منحل و برپایی یک حزب تحت نام رستاخیز را اعلام نمود. با تشکیل حزب رستاخیز، با ایجاد انحصار سیاسی، نیروهای اجتماعی که از طریق مناسبات حزبی می‌توانستند اعتراض‌ها و خواست‌های خود را در حوزه سیاسی مطرح کنند، محروم شدند (Alam, 1993: 275).

وجه دیگر نابرابری در راستای سیاست‌گذاری‌های اقتصادی سودجویانه و قدرت‌طلبانه، توزیع مکانی نابرابر منابع مالی و انسانی و به تبع آن رشد اقتصادی و بوروکراتیک نابرابر مناطق مختلف ایران بود. به ناچار همه منابع مالی و انسانی مناطق رشد نیافته جذب رشد اقتصادی مراکز شهری می‌شدند (Alam, 1993: 275).

### تحلیل توازن قدرت بین نیروهای اجتماعی

بوروکراسی یکی از چهره‌های اصلی دولت مدرن است. خصلت گروهی تصمیم‌گیری و مسئولیت در بوروکراسی مدرن بر میزان استقلال نسبی دولت می‌افزاید. از سوی دیگر گرچه تمرکز کنترل منابع اقتصادی در دست طبقه سرمایه‌دار و پیدایش انحصارات و شرکت‌های همبسته، قدرت آن طبقه را در اعمال نفوذ بر دولت افزایش می‌دهد، اما از سوی دیگر اعمال کنترل بر چنین تمرکزی از طریق قوانین ضد انحصار می‌تواند محدودیت‌هایی بر قدرت سیاسی طبقه مسلط وارد کند. در مجموع دخالت دولت در اقتصاد و پیدایش ساخت دولت رفاهی از میزان استقلال عمل طبقات مسلط می‌کاهد و در مقابل سیاست‌های لیبرالی در اقتصاد و خصوصی‌سازی بر قدرت آن طبقات می‌افزاید و از استقلال نسبی دولت می‌کاهد. این ویژگی دولت در نظام سرمایه‌داری (نظام اقتصاد بازار آزاد) است. این امر نشان می‌دهد باید حد تعادلی در اقتصاد و بازار آزاد و اقتصاد کاملاً دولتی وجود داشته باشد تا تعادل بین منافع خصوصی طبقات سرمایه‌دار و منافع عامه مردم برقرار گردد (Bashirieh, 1997: 136-137).

سنت وبری در تحلیل ساختار دولت مدرن، بر تعدد مراکز قدرت اجتماعی تأکید دارد. بر این اساس «قدرت سیاسی فرایند پایان‌ناپذیر رقابت و سازش میان نیروهای مختلفی است که نماینده علایق و منافع اجتماعی گوناگونی مانند گروه‌های صنعتی و تجاری،

جنبش‌های کارگری، گروه‌بندی‌های مذهبی و قومی ... هستند» (Dall, 1956 Quoted) (By Bashirieh, 1997: 49). بنابراین قدرت سیاسی در میان گروه‌های مختلفی پراکنده است که دارای منافع و علایق مختلف و یا متعارضی هستند. البته نابرابری در «قدرت»، ثروت، شأن اجتماعی و آموزش مشاهده می‌شود لیکن در تحلیل نهایی هر گروه از یک جهت دارای امتیازات بیشتری نسبت به گروه‌های دیگر است. این واقعیت ناشی از واقعیت تعدد و تنوع منابع قدرت سیاسی است. گروه‌های برخوردار از منابع قدرت به شیوه‌های گوناگون در زمینه اتخاذ تصمیمات و سیاست‌ها در جهت منافع خودشان بر حکومت فشار وارد می‌کنند (Bashirieh, 1997: 75). از نظر ایدئولوژیک نیز وجود گروه‌های متعدد قدرت و فشار، عامل ثبات سیاسی و تعادل طبقاتی و سیاست‌گذاری بر اساس جمع‌بندی علایق مختلف تلقی می‌شود (Dall, 1956 quoted by Bashirieh, 1997: 49).

آرتور بنتلی در تحلیل سیاسی خود بر مبنای نظریه عمل‌گرایانه بر آن است که منافع را تنها می‌توان در کنش مطالعه کرد و به هیچ وجه وجود مستقلی ندارد. هر گروهی می‌کوشد منافع خود را در زندگی سیاسی محقق کند. در نتیجه این تلاش‌ها، فشارهای مختلف توسعه می‌یابد و آنچه در زندگی سیاسی رخ می‌دهد نتیجه این فشارهاست (Swedberg, 2012: 237). به عقیده اوانس نیز اقتصاددانان نوعی تحلیل غیر دیالکتیکی و جزمی از منفعت ارائه می‌کنند که وقتی به کشورهای در حال توسعه می‌رسد، اغلب حول رانت‌جویی دور می‌زند. وی در مطالعه تجربی خود به این نتیجه می‌رسد که آنچه سبب موفقیت سیاست صنعتی مدرن شد، وجود یک دیوانسالاری «وبری» و این حقیقت است که دولت توسط گروه‌های همسود خاصی تصرف نشود (Swedberg, 2012: 236). پس تحلیل گروه‌های همسود و برهمکنشی اجتماعی آنها در فضای کنش جمعی حاصل از تلاش جهت ارتقای جایگاه خود در دستگاه قدرت، یکی از روش‌های اساسی تحلیل نحوه اثرگذاری دولت بر زندگی اقتصادی است. در این میان، چیزی که با مسأله گروه‌های همسود بسیار ارتباط دارد تضاد منافع است. این انواع تضاد که می‌توانند به مثابه موقعیت‌هایی جهت اولویت دادن به منافع خصوصی نسبت به منافع عمومی عمل کنند، در زندگی اقتصادی و سیاسی فراوان هستند (Swedberg, 2012: 239). نظر به نقش تنازعات گروه‌های اجتماعی در تشدید نابرابری، در ادامه مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی عصر پهلوی و وزنه قدرت آنها در بدنه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی جامعه ایران مورد بحث قرار می‌گیرد.

**الف) اشراف**

در ایران با توجه به بنیاد خانوادگی و دودمانی قدرت سیاسی، مرتبه اشرافیت وابسته به خویشاوندی با شاه و قرابت به مرکز تصمیم‌گیری سیاسی یعنی دربار بود. در نخستین مراحل تثبیت حکومت رضاشاه منزلت اجتماعی زمین‌داران بزرگ نیز افول کرد. اما پس از آن، زمین‌داران بزرگ تا اواخر دهه ۱۳۳۰ نقش فعال و فزاینده‌ای در عرصه سیاست محلی و ملی ایفا کردند؛ به طوری که بیشتر کرسی‌های مجلس را اشغال کردند و حتی می‌توانستند بر استانداری، فرمانداران، ژاندارم‌ها و دیگر مقام‌های محلی نفوذ داشته باشند (Ashraf & Bebo Azizi, 2009: 77). هر چند رضاشاه عناوین اشرافی را لغو کرد و از نظر اقتدار سیاسی نخبگان زمین‌دار را در مرتبه‌ای پایین‌تر از خود قرار داد، اما ثروت و مکتب‌شان دست‌نخورده باقی ماند (Foran, 1998: 345). در این دوره، اکثریت نیروی کار را دهقانان بدون زمین مستأجر و سهم‌بر تشکیل می‌دادند. در دهه ۱۳۱۰ درآمد دهقانان در سطح معیشت یا پایین‌تر از آن بوده است. هر چند سود ناشی از کشاورزی به پای سود فعالیت‌های شهری نمی‌رسید، اما هنوز ۱۰ تا ۱۵ درصد سود سالانه عاید زمین‌داران می‌شد. درآمد هر خانواده زمین‌دار سالانه ۱۰ برابر درآمدی است که به برآورد تقزیمی عاید دهقان می‌شده است (Ibid)؛ و این به معنای انحصار ثروت در دست زمین‌داران و شکاف عمیق طبقاتی بین زمین‌داران و دهقانان است. در این دوره انحصار منابع در دست درباریان در قالب انتقال املاک زمین‌داران قدیمی و سران ایلات به بازرگانان، مقاطعه‌کارها، امیران ارتشی، رده‌های بالای دستگاه دولتی و شخص رضاشاه صورت گرفت (Ibid).

شاه در ۱۳۴۰ در صدد برآمد از طریق تشکیل یک کابینه نیرومند اصلاح‌طلب قدرت مجلس و اشراف را در هم بشکند. وی از قانون اساسی به‌عنوان ضامن قدرت اشرافیت انتقاد کرد. تعطیلی مجلس به مدت دو سال و نیم و اصلاحات اجتماعی به‌ویژه اصلاحات ارضی نقطه پایان نفوذ اشرافیت در سیاست ایران بود. اصلاحات ارضی مهم‌ترین کوشش دربار برای درهم شکستن قدرت اجتماعی اشراف زمین‌دار بود (Bashirieh, 1997: 203). کابینه امینی، تحت تأثیر برنامه رفرمی که در نهادهای دولتی تدوین شده بود، اجرای اصلاحات ارضی را در رأس برنامه رفرم خود قرار داد. اصلاحات ارضی می‌بایست از سویی با تضعیف پایه‌های اجتماعی محافظه‌کار دربار، آن را ناچار از پذیرش نقش تشریفاتی پیش‌بینی شده در قانون اساسی کند و از دیگر سو با رهایی میلیون‌ها دهقان از مناسبات ارباب - رعیتی پایگاهی اجتماعی برای تضمین تداوم رفرم عمومی به وجود آورد. فاز دوم



رفرم در دوران علم در انطباق با منافع بزرگ زمین‌داران خصلتی محافظه‌کارانه پیدا کرد. بر خلاف فاز اول که مبتنی بر فروش اراضی و ایجاد میلیون‌ها خرده مالک دهقانی بود، در فاز دوم بزرگ‌زمین‌داران امکان یافتند زمین‌هایشان را حفظ و با شرایط مناسب - از منظر آنها - به دهقانان اجاره دهند. گذشته از تغییر محافظه‌کارانه قانون اصلاحات ارضی در فاز دوم، ارسنجانی (وزیر کشاورزی و طراح رفرم) برای اجرای رفرم در مناطق جنوبی ناچار از اتکای به مأموران و سازمان‌های دولتی در این مناطق بود. وابستگی‌ها و وفاداری‌های دیرینه این دولت‌مداران محلی به بزرگ زمین‌داران خود مانع دیگری بود بر سر راه اجرای همان اصلاحات محافظه‌کارانه (Hoagland, 2013). بدین ترتیب با آنکه فاز اول اصلاحات ارضی گامی بزرگ در توزیع عادلانه‌تر املاک محسوب می‌شود، اما این اصلاحات در فاز دوم از اهداف توسعه‌ای اصلی خود منحرف شد.

### ب) ارتش

ارتش مدرن ایران حاصل نوسازی پس از انقلاب مشروطیت در درون حکومت رضاه شاه بود. در حکومت رضاشاه، ارتش به‌طور غیر مستقیم قدرت سیاسی را در دست داشت. فرماندهی ارتش در اداره امور بر مقامات غیر نظامی تفوق یافت. ارتش نماینده گرایش نوسازی و یکی از اهرم‌های قدرت دربار مطلقه بود (Bashirieh, 1997: 276). در اصل ارتش بود که قدرت دولت را در همه جا به اجرا درمی‌آورد. امیران بلندپایه ارتش پست‌های کابینه و مقام‌های کلیدی دستگاه‌های دولتی را بر می‌کردند (Foran, 1999: 332) و مهم‌تر اینکه با تصرف املاک و اراضی گسترده به جزیی از طبقه زمین‌دار ایران تبدیل شدند. با این همه سلطه شخص رضاشاه بر ارتش مانع از استقلال عمل ارتش می‌گردید (Bashirieh, 1997: 276).

پس از سقوط رضاشاه در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۲۰ با توجه به فعالیت گروه‌ها و احزاب گوناگون و مشارکت روحانیون، اشراف، بازار، روشنفکران و اتحادیه‌های کارگری در سیاست و مرکزیت مجلس شورای ملی و ضعف دربار، ارتش نمی‌توانست به‌عنوان یک بازیگر سیاسی عمل کند. در حالی که پس از کودتای ۱۳۳۲ که حاصل همکاری دربار و ارتش بود، تا مدتی نقش سیاسی ارتش در ایران بارز شد. به‌طور کلی، گرچه در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۳۲ ارتش یکی از ابزارهای عمده قدرت دربار بود، لیکن هیچگاه استقلال عمل نداشت. ارتش ایران در این سال‌ها بر پایه وفاداری محض به دربار استوار بود. این وفاداری به عوامل چندی از جمله نظارت نیروهای امنیتی بر آنها، برخورداری نظامیان از امتیازات اقتصادی و

اجتماعی قابل ملاحظه و اعطای مناصب غیر نظامی به آنها بستگی داشت ( Bashirieh, 1997: 276-277). بدین ترتیب قدرت و نفوذ ارتش در دستگاه قدرت فراز و فرودهایی داشته است ولی هر زمان در فراز بوده در راستای بند و بست‌های شاه و گروه‌های استراتژیک بوده است.

### ج) روشنفکران

گروه اجتماعی دیگری که لازم است کفه ترازوی آنها را در ساختار قدرت ایران ارزیابی نمود، روشنفکران هستند. و بر ارزش‌های فرهنگی که دستاورد معین روشنفکران است تأکید دارد و آنها را رهبران یک جامعه فرهنگی می‌داند. با توجه به دیدگاه‌های متفاوت، ارائه یک تعریف واحد از روشنفکری کار دشواری است این دشواری هنگامی دو چندان می‌شود که پژوهشگر بکوشد برای این قشر نامشخص در جهان به اصطلاح در حال توسعه تعریفی کارساز به دست دهد (Mehrzad Broujerdi, 1988: 39). از این رو بررسی روابط گروه‌های روشنفکری با ساخت قدرت و نقش آنها در همسویی یا ناهمسویی با جریان‌های برابرگیز ضروری است.

روشنفکران از عوامل عمده تکوین ساخت دولت جدیدی بودند که پس از انقلاب مشروطه برقرار شد. زمینه فکری انقلاب مشروطیت ایران در نتیجه نشر عقاید روشنفکران اولیه آماده گردید، آنها خواستار اصلاحات گسترده در نظام سیاسی و مالی و ارضی برای رفع اسباب عقب‌ماندگی ایران در مقایسه با غرب بودند.

هر چند با کودتای اسفند ۱۲۹۹ جو سیاسی و اجتماعی ایران آشکارا متحول شد و فعالیت روشنفکران در سیاست به سبکی که بعد از استبداد صغیر تکوین یافته بود، به پایان آمد، فعالیت بقایای روشنفکران عصر مشروطیت در دوران حکومت رضا شاه شکل دیگری به خود گرفت. حکومت غرب‌گرا و اصلاح‌طلب رضاشاه برخی از خواست‌های روشنفکران اولیه را در زمینه ایجاد مبانی دولت مدرن، ناسیونالیسم ایرانی، جلوگیری از نفوذ روحانیت، احیای مفاخر ایران باستان، اصلاحات دیوانی و اداری و تمرکز سیاسی برآورده ساخت، هر چند خواست‌های دیگر آنها در زمینه حکومت قانون و آزادی را سرکوب کرد. روشنفکران پس از بروز خصلت استبدادی رضا شاه از وی فاصله گرفتند. پس از سقوط وی با گسترش آزادی‌های اجتماعی و سیاسی روشنفکران و طبقه جدید مجال فعالیت سیاسی پیدا کردند. همچنین پس از سقوط دولت جبهه ملی در میان سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ قشر تازه‌ای از روشنفکران محافظه‌کار، غرب‌گرا و طرفدار دربار پیدا شدند و مناصب عمده قدرت سیاسی

را به دست گرفتند (Bashirieh, 1997: 257-260). تأثیر این گروه فکری تنها توانست وزنه قدرت را به سمت منافع شخصی خود سنگین تر کند. در دهه ۱۳۵۰ بخش‌هایی از قشر روشنفکری ایران به ایدئولوژی سیاسی اسلام و بخشی نیز به ایدئولوژی مارکسیستی روی آوردند که تلاش‌های آنها برای کاهش نابرابری سیاسی ایدئولوژی مدنظر خودشان در انقلاب ۵۷ به ثمر نشست.

#### (د) روحانیون

روحانیون اغلب به‌عنوان یک گروه ذی‌نفوذ عمده در نظام‌های سنتی عمل کرده و به این معنی جزئی از طبقه حاکمه بوده‌اند. میان حکام و روحانیون در همه نظام‌های سنتی کم و بیش توافق و سازش وجود داشته است. در جوامع مدرن نیز نهادها و گروه‌های مذهبی و روحانیون از جمله گروه‌های قدرت به شمار می‌روند. اما در جامعه مدرن دخالت مذهب و روحانیت در سیاست تحت تأثیر شرایط جامعه نو شکل تازه‌ای پیدا کرده است (Bashirieh, 1997: 220-221).

در ایران مدرن دوران رضاشاه نیز در نتیجه نوسازی ایران به سبک غربی بر موقعیت اجتماعی و نفوذ سیاسی روحانیون آسیب‌هایی وارد شد. وضعیت اقتصادی نامساعد روحانیون، از دست رفتن مواضع خویش در زمینه‌های قضایی و آموزشی، ممانعت دولت از برگزاری مراسم مذهبی، حذف تعلیمات دینی اجباری در مدارس، به خدمت سربازی فراخواندن طلبه‌های جوان، کنترل شدید دولت بر اداره موقوفه‌ها که از منابع اصلی کسب درآمد روحانیون بودند، از جمله اقداماتی بود که منجر به تنزل شدید طبقاتی و منزلتی روحانیون شد (Foran, 1999: 358). در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۰ با فروپاشی ساخت دولت رضاشاهی نیروهای اجتماعی - سیاسی سرکوب شده و از آن جمله روحانیون رها شدند و بخشی از نفوذ از دست رفته را دوباره به دست آوردند. این نفوذ در دوران حکومت جبهه ملی مصدق که ائتلافی از احزاب عمده طبقات متوسط جدید و قدیم با گرایش‌های مذهبی و غیر مذهبی بود، گسترش یافت. اما دیری نپایید که به دلایل مختلف میان نیروهای روشنفکری و نیروهای روحانی و بازاری در درون جنبش ملی ایران شکاف افتاد و در نتیجه آیت‌الله کاشانی و حزب مجاهدین اسلام از جبهه ملی کناره گرفتند. در دهه ۱۳۳۰ به‌طور کلی روحانیون گرایش سیاسی فعالانه‌ای نداشتند.

پس از کودتای سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۲ میان دربار و روحانیت شکاف و کشمکش سیاسی پیدا نشد. اما نقض قانون اساسی و تشدید روند نوسازی به شیوه غربی به وسیله

دربار از سال ۱۳۴۲ به بعد واکنش‌های منفی در بین بخش‌هایی از روحانیت برانگیخت و در نتیجه میان دولت و مذهب شکافی پیدا شد که یکی از زمینه‌های عمده انقلاب سال ۱۳۵۷ را تشکیل داد (Bashirieh, 1997: 243-246). بدین ترتیب می‌توان گفت روحانیون از نیروهای اجتماعی اصلی اثرگذار در دوران مدرن بوده‌اند که بیش از هر چیز در تلاش برای کسب سلطه ایدئولوژیک و ارتقای منزلت دینی خود در تنازع قدرت با دستگاه حاکم قرار می‌گرفته‌اند که این تنازع قدرت گاه در شکل نزدیک شدن به دستگاه قدرت سیاسی حاکم و گاه در شکل در افتادن با نظام حاکم تجلی یافته است. تنها پس از انقلاب اسلامی بخش‌هایی از علما و روحانیت سازماندهی و تشکل بیشتر و گسترده‌تری پیدا کردند و حکومت را به دست گرفتند.

#### (و) دهقانان

در تاریخ معاصر ایران، دهقانان نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات سیاسی نداشته‌اند و بیشتر از سوی گروه‌ها و نیروهای سیاسی گوناگون بسیج شده‌اند. جنبش جنگل به رهبری میرزا کوچک خان نیز از یک دیدگاه، شورش دهقانی بود. در دوران رضاشاه در نتیجه گسترش طبقه زمین‌دار و تصرف اراضی به وسیله نظامیان و کارگزاران دولتی احتمالاً اعمال فشار بر طبقه دهقان افزایش یافت. در نتیجه بعد از شهریور ۱۳۲۰ مسأله ارضی - دهقانی دوباره توجه احزاب و سیاستمداران را به خود جلب کرد. نیروهای دهقانی در حکومت‌های خودمختاری که بعد از جنگ دوم در سال‌های ۱۳۲۵-۱۳۲۴ در آذربایجان و کردستان تشکیل شد، نقشی داشتند. در این سال‌ها کاهش سهم مالکانه از مسائل مورد توجه حکومت‌ها و احزاب بود. شاه نیز به منظور ایجاد پایگاه اجتماعی جدیدی برای خود در مبارزه با خوانین گه گاه به فکر استفاده از حمایت دهقانان می‌افتاد. مثلاً وی در سال ۱۳۲۸ از ضرورت توزیع اراضی سازمان شاهنشاهی و زمین‌های خالصه میان دهقانان سخن به میان آورد. سرانجام اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ نخستین تحولات عمده در ساخت جامعه دهقانی ایران را به وجود آورد. در نتیجه اصلاحات ارضی یک طبقه متوسط دهقانی در ایران پدیدار شد که ۱۵ درصد جامعه دهقانی را تشکیل می‌داد (Bashirieh, 1997: 206-220).

### نتیجه‌گیری

در این پژوهش، نخست نابرابری از چشم‌انداز نگاه وبر و نووبری‌ها دیده شد، سپس در قالب یک روش‌شناسی تاریخی تحلیلی با به تصویر کشیدن ساختار دولت مدرن نوپا در ایران عصر پهلوی و اشاره به مهم‌ترین رویدادهای تاریخی مرتبط، ضمن فهم واقعیت موجود دولت مدرن ایران در فردیت آن، به تحلیل نابرابری اجتماعی و سازوکارهای تشدید و استمرار آن که در بستر دولت شکل گرفته است، پرداخت.

مفهوم قدرت و حیثیت در تحلیل نابرابری اجتماعی از نگاه وبر مفهومی کلیدی است. نظریه‌پردازان وبری و نووبری از صور متفاوت نابرابری چون توزیع نابرابر فرصت‌های حیاتی، انسداد اجتماعی و توزیع نابرابر منزلت و حیثیت سخن می‌گویند و بر توزیع نابرابر قدرت به عنوان عامل اصلی این نابرابری‌ها تأکید دارند. در این میان دولت به‌عنوان مکانیسم اصلی اعمال قدرت نقشی تعیین‌کننده در تولید و بازتولید این نابرابری‌ها دارد. «لنسکی» بر تشکیل طبقات قدرتمند تحت حمایت دولت‌مردان حاکم و «پارکین» بر غصب امتیازات انحصاری توسط جناح‌های موجود در سلسله مراتب دولت و در نتیجه انسداد اجتماعی تأکید دارند. «نورث» در چارچوب نهادگرایی اقتصادی بر تمایل حاکمان سیاسی به حفظ حقوق مالکیت خود و تضمین بقای خویش در میدان سیاست با تفویض امتیازات انحصاری به حامیان خود اشاره دارد.

وجه مشخصه تحلیل وبر آن است که وی با طرح گروه‌های منزلتی و حیثیت ناشی از آن از تحلیل ساختاری صرف تا حدی فاصله گرفته و به تحلیل نابرابری در سطح آگاهی کنشگران نزدیک می‌شود. طبق دیدگاه نظریه‌پردازان سنت وبری آنچه افزون بر عوامل ساختاری و غیر سرمایه‌دارانه می‌تواند عامل ایجاد نابرابری در جامعه باشد، کنش‌های نابرابری است که قبل از هر چیز در آگاهی ذهنی کنشگران شکل می‌گیرد. بر این اساس می‌توان گفت کنش‌های گروه‌های استراتژیک، پیگیری آگاهانه منافع شخصی جهت به انحصار در آوردن فرصت‌های اقتصادی و ثروت‌های عمومی جامعه است.

در ایران، پهلوی اول به‌عنوان داعیه‌دار نوسازی در شرایط ناامنی و فقدان یک حکومت مرکزی انسجام‌بخش با بنیان نهادن ارتش یکپارچه و متمرکز، نظام اداری سازمان‌بخش، بسط و گسترش نظام آموزشی و بهداشتی و حمل و نقل کوشید با ملت‌سازی و دولت‌سازی، الزامات اصلی دولت مدرن را پایه‌ریزی کند، اما طبق تحلیل وبری‌ها تا زمانی که حاکمیت‌های تمامیت‌خواه وجود داشته باشند دولت مدرن ایجاد نمی‌شود و انسداد

سیاسی ناشی از حکومت گروه‌های استراتژیک مانع توسعه اقتصادی و رفع نابرابری‌ها می‌گردد.

ریشه این نوسازی ناتمام، تفکیک ناقص میان سیاست و اقتصاد یا به سخن دیگر میان دولت و جامعه است. این جدایی ناشی از شکل‌گیری بخش مهمی از تولید و بازتولید در حوزه‌های غیر سرمایه‌دارانه اقتصاد تحت عنوان بخش کشاورزی و دامداری است. نیروی کار این بخش، یعنی زمین‌داران بزرگ و عشایر پرورش‌دهنده دام، اجباری ساختاری برای فروش نیروی کار به مثابه تنها راه تأمین معاش خود ندارند و تسلط بر آنها جز از طریق اعمال و یا حداقل تهدید به اعمال جبر غیر اقتصادی امکان‌پذیر نیست. اعمال چنین جبری را فقط دولت مدرن به مثابه تنها نهاد مشروع اعمال جبر می‌تواند به عهده گیرد و حاصل جدایی افزون‌تر میان دولت و جامعه است و اجازه نمی‌دهند دولت نقش تسهیل‌گر خود در دستیابی به فرصت‌های برابر را فراهم کند. بدین‌سان گروه‌های مختلف ذی‌نفوذ در ساختار دولت - ملت مدرن در برهمکنشی اجتماعی با یکدیگر به ایجاد نابرابری دامن می‌زنند.

در جامعه مبتنی بر ساخت کشاورزی تملک زمین یعنی برخورداری از ثروت، درآمد، اعتبار اجتماعی و قدرت سیاسی است و مهم‌ترین گروه ذی‌نفوذ اشراف، اعم از اشراف زمین‌دار و دیوانی هستند. با تکوین ساختار دولت مدرن در عصر رضاشاه قدرت اشراف زمین‌دار کاهش یافت، کارگزاران دولتی جدید و افسران ارتش به بهای حفظ قدرت و نفوذ برخی ملاکین بزرگ و تصرف و مصادره اموال و اراضی سایر زمین‌داران، هم خود به طبقه زمین‌دار جدیدی تبدیل شدند و هم به حفظ و بقای قدرت زمین‌داران سنتی در بدنه ساختار دولت مدرن یاری رساندند، به طوری که این قدرت و نفوذ پس از فروپاشی دولت مطلقه رضاشاه به تدریج بیشتر هم شد و طی سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۲۰ اشراف زمین‌دار مهم‌ترین بخش طبقه مسلط بودند (Bashirieh, 1997).

به‌طور کلی در خاورمیانه روشنفکر از قدرت، منزلت، یا شهرت اشراف، امرای ارتش، طبقات روحانی، یا سرمایه‌داران نوکیسه برخوردار نیست. با این همه، در این نکته چندان تردیدی نیست که با ظهور تجدد، روشنفکران توانستند به فضای اجتماعی این رقیبان نیرومندتر دست بیندازند و حوزه اقتدار ایشان را محدودتر سازند.

نکته مهم دیگر آن که درست است نقد وضع موجود وجه ممیزه روشنفکر است. نقش روشنفکر برجسته کردن تضادهاست، در دستگاه سیاسی، در قدرت سیاسی، در قدرت اجتماعی و در تفکر و نظامات فکری (Shaygen, 1998: 23 Quoted By Gudarzi, 2008: 73). اما باید بر این امر توجه نمود که روشنفکران به هر حال در ادوار مختلف

تاریخی نماینده ایدئولوژی‌ها و فلسفه‌های گوناگون هستند و از آنجا که ساخت‌های فکری، خود بازتاب منازعه اجتماعی و سیاسی طبقات و گروه‌های اجتماعی است نمی‌توان در نتیجه روشنفکران را فارغ از علایق اجتماعی و طبقاتی دانست ( Bashirieh, 1997: 252).

در این پژوهش نشان داده شد گونه‌های مختلف روشنفکری به‌عنوان نمایندگان اندیشه‌های فکری گوناگون در هر دوره زمانی در کل در کاهش نابرابری به نفع طبقه‌ای که آن را نمایندگی می‌کردند، اثرگذار بودند.

بدین ترتیب، دولت مدرن ایران با محوریت دربار، صحنه بازی گروه‌های ذی‌نفوذ سیاسی، اقتصادی، فکری و فرهنگی شد که دولت به‌عنوان اهرم‌های حفظ قدرت و مشروعیت خود از آنها بهره می‌برد و با تضمین آنها جهت حفظ وفاداری‌شان، به توزیع نابرابر فرصت‌های اقتصادی دامن می‌زد. این گروه‌ها با مداخله در اقتصاد و جذب منابع مالی بی‌رویه انسداد اجتماعی پدید آوردند و مانع توزیع فرصت‌های زندگی در بین اقشار مختلف جامعه گردیدند. به این ترتیب، دولتی که هدف اصلی آن ایجاد یکپارچگی اجتماعی و مدیریت تعارض‌ها و شکاف‌ها به نفع این انسجام ملی بود، به یک ساختار بازتولیدکننده شکاف طبقاتی و نابرابری اجتماعی بدل شد. در ایران، دولت مدرن دربارمحور فاقد ساختار بوروکراتیک سرمایه‌داری لیبرال است و به راحتی به ابزاری برای تأمین منافع طبقات بالا تبدیل می‌شود. از سوی دیگر این دولت چون ماهیت رفاهی ندارد و مطابق منافع عامه عمل نمی‌کند به راحتی به گروه‌های استراتژیک میدان می‌دهد و عرصه را برای تاخت و تاز آنها در میدان اقتصادی و دست‌اندازی بر ثروت‌های ملی باز می‌کند (Bashirieh, 1997: 137).

تنازع دائمی بین طرفداران خصوصی‌سازی و تثبیت نظام بوروکراسی در ایران که دغدغه توسعه داشتند با مقامات درباری جای گرفته در بطن نظام حکمرانی پاتریمونیالیستی که دغدغه حفظ منابع شخصی داشتند، از اصلی‌ترین موانع بر سر راه توسعه و اجرای عادلانه سیاست‌های کلان اقتصادی در عصر پهلوی بود که به نابرابری اجتماعی و شکاف‌های طبقاتی دامن زد. اگر چه تحلیل نابرابری‌های بعد از انقلاب ۵۷ سازوکارهای مبتنی و منطبق بر فرایند تکامل دولت در نوع حکمرانی خود را می‌طلبد که به لحاظ ماهوی با حکمرانی دوره پهلوی اول و دوم متفاوت است و نیازمند پژوهش دیگری است، اما آشکار است پس از انقلاب ۵۷، با تشکیل یک دولت غایت‌گرا که از تمام جامعه می‌خواهد با تمام وجود پشتیبان این غایت باشند (Spozito & et. al, 2012: 29) و

همچنان با سیادت بر جامعه و جامعه مدنی و حوزه خصوصی اصل حقوق برابر شهروندان با نظارت حداکثری استصوابی را مخدوش می‌کند (Jalaeipour, 2013: 283)، در معادلاتی متفاوت، شکل‌گیری گروه‌های ذی‌نفع در قلمرو وسیع‌تر حکمرانی رقم خورد.



**References:**

- Abdellahian, H. (2012). "Conceptualization of reality in historical sociology: Absent serf system in Iran", Translated by Gholam Raza Jamshidiha & Ali Reza Sadeghi, Jameshenasan Publications. (Persian).
- Akbari, M. Vaez, N. (2010). "A study of the nature of the first Pahlavi state", *Iran History*, 63 (5): 1-26. (Persian).
- Alam, A. A. (1993). "Alam notes", Edited and Introduction by Alinaghi Alikhani, Vol. One, 2th Edition, Tehran: Ketabsara. (Persian).
- Ashraf, A. Beno Azizi, A. (2009). *Social classes, state and revolution in Iran (A collection of essays)*, translated by Soheila Torabi Farsani, Tehran: Nilofar publications. (Persian).
- Barbalet, J. M. (1982). "Social closure in class analysis: A critique of Parkin", 16 (4): 484-497.
- Bashirieh, H. (1997). *Political Sociology*, Tehran: Ney Publishing. (Persian).
- Benedix, R. (2003). *Max Weber's intellectual image*, translated by Mahmoud Rambod, Tehran: Hermes Publications. (Persian).
- Breen, R. (2005). *Foundation of a neo-Weberian class analysis*, Chapter 2 from *Approaches to Class Analysis*, Edited by Erick Olin Wright, Cambridge Press.
- Broujerdi, M. (1999). *Iranian intellectuals and the west*, Translated by Jamshid Shirazi, Tehran: Farzanrooz Publication. (persian).
- Etzrodt, C. (2014). "Max Weber's Methodology: The Method of Falsification Applied to Text Interpretations", *Open Journal of Philosophy*, 4: 345-359.
- Foran, J. (1998). *Fragile Resistance: Social Transformation in Iran from 1500 to the Revolution*, Translated by Ahmad Tadayyon, Tehran: Rasa Cultural Services Institute. (Persian).
- Garbb, E. G. (2001). *Social Inequality: Perspectives of Classical and Contemporary Theorists*, translated by Mohammad Siahpoosh and Ahmad Reza Gharavizadeh, Tehran: Moaser Publishing. (Persian).

Goodarzi, Gh. (2008). *The Unfinished Modernity of Iranian Intellectuals*, 2th Edition, Tehran: Akhtaran Pubcation. (Persian).

Hoagland, E.J, (2013). *Earth and revolution in Iran (1961-1981)*, Translated by Firoozeh Mohajer, Tehran: Pardis Danesh Publishing. (Persian).

Jalaeipour, H. R. (2013). *Sociology of Iran: Malformed modern society*, Tehran: Elm Publication. (Persian)

Kamali, A. (2011). *Introduction to the Sociology of Social Inequalities*, Tehran: SAMT Publications. (Persian).

Katuzian, M. (1993). "Democracy, dictatorship and the responsibility of the nation", *Political-Economic Information*, 67-68: 4-7.

Lahsaeizadeh, A. (1993). *Sociology of Agriculture*, Tehran: Information Publications. (Persian).

Lenski, G. Lenski, J. (1991). *The course of human societies (Human societies: an introduction to macrosociology)*, translated by Nasser Movafaghian. Tehran: Islamic Revolution Publishing and Education Organization. (Persian).

Mills, C. W. (2004). *Power Elites*. Translated by the Institute of Western Studies, Tehran: Farhang Maktoob Publications. (Persian).

Nasr, V. (2000). "Politics within the late Pahlavi state: The ministry of economy and industrial policy (1963–1969)", *Int. J. Middle East Stud*, 32: 97-122.

North, D. C. (1981). *Structure and change in Economic History*, Cambridge: University Press.

Parkin, F. (2010). *Max Weber*, translated by Shahnaz Mosamaparast, Tehran: Ghoghnoos Publishing. (Persian).

Scott, J. C. (1990). *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts*, London: Yale University Press.

Seidman, S. (2007). *Contested knowledge: Social theory today*, translated by Hadi Jalili, Tehran: Ney Publishing. (Persian).

Skocpol, Th. (2009). *Vision and method in historical sociology*, Translated by Sayyed Hashem Agha Jari, Tehran: Markaz publications. (Persian).

- Spozito, J. Kamrava, M. waterbory, J. (2010). *Civil society and Democracy in the Middle East*, translated by Mohammad Taghi Delforouz, Tehran: Farhangejavid. (Persian).
- Swedberg, R. (2012). *Principles of economic sociology*, Translated by Ali Asghar Saeidi, Tehran: Lohefekr. (Persian)
- Tawfiq, E. (2006). "Modernism and Pseudo-Patrimonialism: An Analysis of Government in the Pahlavi Era", *Journal of Iran Sociology*, 1 (7): 125-193. (Persian).
- Weber, M. (1964). *The theory of social and economic organization*, New York: The Free Press.
- Weber, M. (1968). *Economy and Society: An Outline of Interpretative Sociology*, Vol. 1, New York: Bedminster Press.
- Weber, M. (2003). *Methodology of Social Sciences*, translated by Hassan Chavoshian, Tehran: Markaz Publishing. (Persian).
- Weber, M. (2005). *Economics and Society*. Translated by Abbas Manouchehri, Mehrdad Torabinejad & Mostafa Emadzadeh, Tehran: SAMT Publications. (Persian).
- Weber, M. (2011). *Basic concepts of sociology*, Translated by Ahmad Sedarati, Tehran: Markaz Publishing. (Persian).
- Zahedi, M.J. (2007). *Development and Inequality*, Tehran: Maziar Publications. (Persian).
- Zokaei, S. Solati, M. (2018). "Peripheral Iran and the evolution of government-nation relations in The first Pahlavi era", *Journal of Social Sciences*, Y. 27, N. 82: 71-97. (Persian).

## Analysis of Inequality in Modern Iran Based on the Weberian Tradition Abstract

Zahra Zakeri Nasrabadi (Ph.D)<sup>1</sup>, Azimehsadat Abdollahi<sup>2</sup>,  
Azam Alizadeh<sup>3</sup>

DOI: 10.22055/qjsd.2022.36705.2402

### Abstract:

In this paper, the aim is to analyze the mechanism of inequality production in modern Iran in the context of the views of the Weberian tradition analysts with emphasis on the role of power. The research method is historical-analytical and data is collected from second-hand sources. Weber's view on the analysis of inequality is based on power and prestige. Some Weberian and Neo Weberian theorists state on different forms of inequality, such as the unequal distribution of vital opportunities, social obstruction, and the unequal distribution of prestige, and emphasis the unequal distribution of power as the main cause of these inequalities. This analysis showed the forms of inequality in modern Iran and which factors play a role in the production and reproduction of inequalities in this period. The role of the government as the main mechanism for exercising power and the weight of power of privileged groups in the political, social and economic body of Iranian society in the production and reproduction of these inequalities were also explained. The privileged groups are the hidden layers of power at the heart of the modern state structure that have created social closure and prevented the distribution of life opportunities among different sections of society. These results can provide a basis for understanding the intensification of inequality in the present moment.

**Key Concepts:** *Inequality, Weberian Tradition, Power, Social Closure, State Modern of Iran*

---

<sup>1</sup> Assistant Professor, Department of Social Sciences, Payam Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author), z\_zakeri@pnu.ac.ir

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of Social Sciences, Payam Noor University, Tehran, Iran, abdelahi@pnu.ac.ir

<sup>3</sup> Assistant Professor, Department of Social Sciences, Payam Noor University, Tehran, Iran, a-alizadeh@pnu.ac.ir

